

دعوی اضافی

محمد امامی* رضا دریائی** مصطفی کربلایی آقازاده***

چکیده

در مقررات آیین دادرسی مدنی در خصوص دعوی اضافی بر خلاف دیگر دعوی طاری (متقابل، جلب ثالث و ورود ثالث) بایی که به احکام و آثار آن پرداخته باشد اختصاص نیافته است. این دعوا از جهت کلمه‌ای اضافی دارای دو معنای عام و خاص (اصطلاحی) است. معنای عام آن شامل هرگونه تغییر در ارکان اساسی دعوا، خواسته و یا علت دعوا است که در حقیقت تحت عنوان تغییرات دعوا شناخته می‌شود. در معنای اصطلاحی به دعوایی اطلاق می‌شود که خواهان خواسته جدیدی را با تقدیم دادخواست به دعوی اصلی نظر به ارتباطی که با آن دارد ضمیمه می‌کند. نویسندگان در این مقاله مفهوم، ضرورت، شرایط و احکام این دعوا را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده تا در نهایت با نمایاندن نقاط مبهم، متفاوت و مشابه آن با تغییرات دعوا گامی هر چند کوچک بردارند.

واژه‌های کلیدی: تغییر خواسته، افزایش خواسته، کاهش خواسته، تغییر جهت دعوا،

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) dr_emami@yahoo.com

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد تنکابن

Rezaa.daryae@yahoo.com

*** دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شیراز

Mkarbalaiaghazadeh64@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۲۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۹

ارتباط کامل، دعوای طاری، دعوای اصلی.

۱. مقدمه

یکی از دعوای که در آیین دادرسی مدنی معمول است، دعوای اضافی است. این دعوا به عنوان مصدافی از دعوای طاری در کنار دعوای متقابل، ورود ثالث و جلب ثالث قرار دارد. قانون‌گذار بر خلاف دیگر دعوای طاری، در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و قانون آیین دادرسی مدنی دادگاهی عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹ که جایگزین آن شده است، هیچ مقرر قانونی را به آن اختصاص نداده است. همین موضوع سبب تعارض در دیدگاه حقوق‌دانان و رویه قضایی در تبیین احکام و آثار آن با مقوله تغییر دعوا شده است. در این بین در تألیفات اندیشمندان حقوقی نیز کمتر به این موضوع پرداخته شده است.

به منظور ورود به بحث اصلی ابتدا بیان می‌گردد: شخصی که دعوا را آغاز می‌کند با عنایت به این که دعوا همچون شی متعلق به اوست حق دارد تا پایان اولین جلسه رسیدگی ارکان اساسی دعوا را در غالب تغییر جهت دعوا، کاهش خواسته و افزایش خواسته تکمیل و تصحیح کند. در مقابل علاوه بر تکمیل و تصحیح یا تغییراتی که آغازگر دادرسی می‌تواند بر دعوا اعمال کند، خواهان نیز می‌تواند در حین رسیدگی به دعوای اصلی علیه خواننده دعوایی را ضمیمه دعوای اصلی کند. اکنون فرض کنیم خواهان می‌خواهد خواسته جدیدی را با دعوای اصلی همراه کند. پرسش اساسی پیرامون این وضعیت حقوقی از این قرار است، او که قصد دارد خواسته جدیدی را اقامه کند کدام وضعیت حقوقی بر آن حاکم می‌شود. به اجمال می‌توان گفت: اگر خواسته جدید دعوای مستقل باشد نیازمند تقدیم دادخواست است. در مقابل، اگر آن را مصداق تغییر دعوا قرار دهیم به صرف درخواست، خواسته افزایش پیدا می‌کند. پاسخ به این پرسش با توجه به گستردگی دایره شمول و نفوذ افزایش خواسته، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در حقوق و تکالیف متداعین دعوا بالاخص خواهان خواهد گذاشت.

۲. مفهوم دعوای اضافی

در قانون اصول محاکمات حقوقی و قانون آیین دادرسی مصوب ۱۳۱۸ و نیز قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ دعوای اضافی جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص نداده است. در حال حاضر در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، ذیل عنوان دعوای طاری در ماده ۶۵، دعوای اضافی بدین صورت تعریف شده است: «دعوای که به موجب آن یک طرف ادعای قبلی خود را تغییر می‌دهد». از آن جایی که در قانون قدیم و جدید آیین دادرسی مدنی، هیچ‌گونه تعریفی برای این نوع دعوا ارائه نشده است، به همین دلیل صحت و سقم معنای آن به طور خاص مورد تردید قرار گرفته، به طوری که از یک سو برخی کوشیده‌اند موضوع ماده ۱۱۷ ق.ج را با اندک تغییرات و اصلاحات در ماده ۹۸ ق.ج که عبارت از تغییر دعوا است مصداق دعوای اضافی قرار دهند. (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۳۲۰؛ مولودی، ۱۳۸۱: ۲۸۴؛ قهرمانی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۶؛ نهرینی، ۱۳۸۷: ۸۵) از سوی دیگر برخی گزاره‌های مزبور را از سنخ تغییر در دعوای اقامه شده می‌دانند و بر این باورند دعوای اضافی که خواهان اصلی یا خوانده (خواهان دعوای متقابل) اقامه می‌کند یک دعوا با ویژگی‌های مخصوص به خود است که از نظر موضوع هیچ ارتباطی با دعوای اصلی نداشته و باید با تقدیم دادخواست برگزار شود. (شمس، ۱۳۸۴: ۴۰) بعضی بدون این که مفهوم این دعوا و ارکان اساسی آن را به روشنی بیان نمایند با تعابیری مبهم از این قبیل: «دعوای ضمیمه عبارت است از دعوایی که مدعی در اثنای رسیدگی به دعوای اصلی اقامه می‌کند و آن را به مدعی به، ضمیمه می‌نماید، مشروط بر این که مربوط به دعوی اصلی بوده یا با دعوی اصلی از یک منشأ ناشی شده باشد» (بروجردی: ۷۰؛ غمامی، محسنی، ۱۳۸۶: ۱۰۳ و ۱۰۴) و یا این که «دعوای طاری که از طرف مدعی اقامه شود و دعوای ضمیمه نامیده می‌شود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۲۹۲) به تعریف این دعوا پرداخته‌اند.

در این پرسمان دعوای اضافی دارای دو معنای عام و خاص است (کریمی، ۱۳۸۶: ۲۳۷ و ۲۳۶) اضافی در معنای لغوی و عام عبارت است از افزودن، زیاد کردن، افزونی، بازخواندن و نسبت دادن کلمه‌ای به کلمه دیگر برای متمیم معنی. (معین، ۱۳۸۳: ۲۹۵؛

عبدالرحمان: ۸۳؛ ابوجیب، ۱۴۰۸: ۱۳۱) بنابراین با اقامه دعوا، نسبت و رابطه‌ای بین آغازگر دعوا و مسلط علیه (موضوع دعوا) شکل می‌گیرد که اگر کامل باشد این توانایی اعتباری و مادی را به صاحب حق می‌دهد که دعوا را دگرگون کند و اگر این پیوند به دلیل نقص در خود آن یا متعلق آن ناقص باشد، وی تنها می‌تواند چهره‌ای خاص از این نگار را تکمیل و تصحیح کند (فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۳۲۳؛ مقداد بن عبدالله السیوری، ۱۴۰۴: ۲۶۶؛ سید جواد بن محمد حسینی: ۶۱؛ جمال الدین، ۱۴۰۷: ۴۸۲) بر همین اساس مقنن تصحیح و تکمیل را صرفاً در قالب کاهش یا افزایش خواسته و یا علت دعوا به رسمیت می‌شناسد.

در معنای خاص یا اصطلاحی، دعوای اضافی مشمول ماده ۱۷ ق.ج می‌شود، به دعوایی گفته می‌شود که در اثنای رسیدگی به دعوای دیگر به علت ارتباط با آن، از طرف خواهان ... اقامه می‌شود و خواسته‌ای متفاوت از دعوای اصلی داشته باشد و باید به موجب ماده ۴۸ ق.ج در قالب دادخواست اقامه شود (صدرزاده افشار، ۱۳۸۰: ۳۴۶) زیرا تبادر، عدم صحت سلب و جدایی احکام اقتضاء می‌کند افزایش خواسته در تغییر دعوا منصرف به تغییر و تکمیلی شود که نوعی وحدت و یگانگی با خواسته دعوا داشته باشد ولی دعوای اضافی ناظر به موضوعی شود که خواهان خواسته‌ای جداگانه و مجزا از دعوای اصلی را مطالبه نماید. مانند آن‌که خریدار پس از اقامه دعوای اعلام انفساخ عقد بیع علیه فروشنده، دعوای استرداد ثمن را علیه او اقامه می‌کند یا این‌که فروشنده بعد از عقد بیع و تحویل مبیع به خریدار متوجه می‌شود که در معامله دچار غبن فاحش شده است بنابراین، بعد از طرح دعوای اعلام فسخ قرارداد، دادخواستی به خواسته رفع ید از ملک را می‌دهد.

دعوای طاری در قوانین قدیم ما دقیقاً با این اصطلاح به کار نرفته بود و در قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۰۵ تحت عنوان **حواشی محاکمه** تعبیر می‌شد. این کلمه از قوانین آیین دادرسی مدنی فرانسه گرفته شده و در این سیستم، **دعاوی طاری** از **طواری دادرسی** جدا شده است. به همین دلیل، اصطلاح « la demandes incident » را که برای دعاوی طاری به کار می‌برند، در مقابل « la incidents de la procedur »

که برای طواری دادرسی به کار می‌رود، به رسمیت شناختند. اما باید اذعان کرد، تدوین کنندگان قوانین ما در ترجمه درست آن دچار تصور اشتباه شده و همه این مباحث را تحت عنوان امور اتفاقی یا طواری دعوا توجیه کردند، در حالی که جایگاه هر کدام از این عناوین در خاستگاه خود کاملاً از دیگری متمایز و تفکیک شده است. (قهرمانی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۶ و ۱۷). منظور از **طواری دادرسی** امور ثانویه‌ای است که خواهان و خواننده در جریان دادرسی برای احقاق حق خود انجام می‌دهند، ولی **دعای طاری** دعوی است که حسب مورد خواهان، خواننده و یا ثالث در ضمن رسیدگی به دعوا در صورت ارتباط با دعوی اصلی آن را اقامه می‌کند. موقعیت و اختیارت خواهان یا خواننده متقابل از این جهت که می‌تواند دعوی خود را تغییر دهد به نظر می‌رسد منطقی است. دست کم ناشی از طواری دادرسی یا امور اتفاقی است که سبب می‌شود او بتواند دعوی خود را متحول، تصحیح و تکمیل نماید و آوردن آن کنار دعوی طاری، از این حیث توجیهی ندارد.

به موجب اصل تثبیت دعوا (غمامی، محسنی، ۱۳۸۶: ۱۴۸؛ پورطهماسبی فرد، محسنی، ۱۳۸۴: ۶۶؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۰: ۱۶۹) هر گونه تغییر خارج از موارد ذکر شده تحت عنوان دعوی اضافی عام و اصطلاحی شناخته نمی‌شود. به همین خاطر تلقی دعوی اضافی از آن دسته از دعاوی که توسط خواهان در جریان دادرسی بر یک یا چند نفر از اشخاص ثالث اقامه می‌گردد تا دعوی خود را تکمیل نماید، صحیح نیست (شمس، ۱۳۸۴: ۴۱؛ برای دیدن نظر مخالف رک: قهرمانی، ج ۱، ۱۳۹۰: ۱۶)

خواهان، شخصی است که ثمره دادرسی بر او بار می‌شود و خواننده نیز در مقابل ادعای او دفاعی را انجام می‌دهد. خواهان در نقض دلایل خواننده معمولاً به جهت به دست آوردن خواسته خود به رد دفاع‌ها و ایرادات وی گام بر می‌دارد. با وجود این، خواهان ناچار به اقامه دعوی اضافی می‌شود. مثلاً خواهان در دعوی الزام به تنظیم سند، با سندی رو به رو می‌شود که در رهن شخص ثالثی است. با این‌که فروشنده مکلف است از مال مرهونه فک رهن نماید، خواهان دعوی الزام رهن به فک رهن را به صورت دعوی اضافی اقامه می‌نماید، چرا؟ در پاسخ به این پرسش، مقدمتاً می‌توان

اظهار داشت ماهیت دعوا با دفاع فرق می‌کند. بدین لحاظ که دعوا یک حمله تهاجمی است برای تغییر موقعیت و باید از سوی خواهان یا خواننده مطرح شود، ولی دفاع یک پاسخ متقابل به حملات مدعی است بدون این‌که تغییری در وضعیت دفاع‌کننده ایجاد کند بنابراین با کسب نتیجه یک دعوا، نفعی به دست آورده می‌شود که آن مزایا و نفع در دفاع حاصل نمی‌شود. لذا گاهی مواقع، به منظور به دست آوردن حق اصلی یا اموری دیگر لازم است دعوایی اقامه شود، چه با دفاع این نتیجه حاصل نمی‌شود، زیرا در دفاع، خواننده نمی‌تواند چیزی به دست آورد و فقط می‌تواند ادعای خواهان را رد کند. بنابراین، این‌که خواهان در مواقعی ناچار می‌شود دعوای اضافی اقامه نماید، ناشی از این وضعیت است که وی با دفاع نمی‌تواند به خواسته اصلی خود برسد، زیرا با دفاع نتیجه‌ای برای او حاصل نمی‌شود که بتواند به تبع آن به خواسته اصلی خود دست پیدا کند، بلکه صرفاً ادعاها و دفاعیات خواننده، رد می‌شود.

۳. ضرورت طرح دعوای اضافی

به منظور در اختیار گرفتن موضوع دعوا نزد دادرس و متداعین، اصل بر تثبیت دعوای اقامه شده است. در مقابل چه ضرورتی سبب می‌شود قانون‌گذار این اختیار را به خواهان دهد تا به تبع دعوای اصلی تثبیت شده، دعوای اضافی را اقامه کند؟ در ادامه دلایل این امر بیان می‌شود:

۳.۱. جلوگیری از صدور آراء متعارض و اصلاح دعوا

در دعوای با موضوعات خواه متفاوت یا مشابه، هر قاضی دارای استنباط متفاوتی در ارزیابی موضوعات و دلایل ارائه شده و یا به دست آمده از دیگری است. با طرح دعوای که دارای ارتباط کامل با هم هستند، ممکن است زمینه صدور آراء متعارض و یا متزاحم از نظام قضایی که همچون یک مجموعه به هم پیوسته و درهم تنیده است، فراهم گردد. منطبق حقوق برای پیش‌گیری از صدور چنین احکامی این حق را برای خواهان فراهم ساخته تا با طرح دعوای اضافی زمینه برای آراء همسو و غیرمتناقض

مهیا شود. تردیدی نیست که هدف اصلی دادرسی کشف حقیقت و فصل خصومت است و این موضوع با تکرار دعوی حاصل نخواهد شد. خواهان بعضاً در موقعیتی قرار دارد که از وضعیت حقوقی موضوع دعوا به طور کامل مطلع نیست و چون امکان دارد در آینده با دفاعی مواجهه شود که دعوی وی به سرانجام نرسد، به منظور ریشه کن کردن اختلاف و طولانی نشدن روند فصل خصومت این اختیار به وی داده شده است دعوا را ترمیم یا خواسته‌ای جدید به آن الحاق نماید.

۳.۲. تسریع رسیدگی و کاهش هزینه دادرسی

فرآیند کشف حقیقت و فصل واقعی خصومت در دعوی، به اصول و قواعدی نیاز دارد که در عین سادگی و قابلیت فهم برای عموم غیر متخصص و متخصص، با فراهم آوردن بستر رعایت دقت و به منظور ایجاد تعادل، اختلافات و تنازعات ناشی از دعوا را که بر طرفین و جامعه بار می‌شود با هزینه و سرعت معقول و متعارف در دادرسی حل کند، به نحوی که میان هزینه‌ها و سرعت مزایای ناشی از آرای تحصیل شده از محاکم، تناسب اصولی ریشه‌دار دیده شود (محسنی، ۱۳۸۷: ۳۰۱ به بعد؛ غمامی، محسنی، ۱۳۸۵: ۲۸۷) در صورت طرح دعوی اضافی، این دعوا به همراه دعوی اصلی در یک فرآیند و با هزینه کمتری برای متداعین و دادگاه مورد نظارت و ارزیابی قرار می‌گیرد و دادگاه حتی‌الامکان نسبت به هر دو در یک دادنامه انشای رأی می‌نماید و به تمام کشمکش‌های طرفین دعوا رسیدگی شده و یکسره به اختلافات آنان فیصله داده می‌شود. در حالی که اگر به هر دو دعوا به طور مستقل رسیدگی می‌شد، دادگاه باید برای رسیدگی به هر یک، زمان جداگانه تعیین می‌کرد این در حالی است که با مطرح نمودن آن به همراه دعوی اصلی تعیین وقت مجزا و جداگانه برای هر یک به علت ارتباطی که با هم دارند وقتی ندارد.

۳.۳. رعایت حق و عدالت و فیصله دادن به کلیه اختلافات

هنگامی که دادرسی تنها به یک دعوا رسیدگی می‌کند، صرفاً بر اساس موضوع

مطرح شده حق اظهار نظر دارد و نمی‌تواند بیشتر از خواسته دعوا به شناسایی و تصمیم‌گیری در دعوا پردازد (محسنی، ۱۳۸۹: ۱۵۲ به بعد) در مقابل هنگامی که دادرس به هر دو دعوا با هم توجه می‌کند، جوانب امر را بیشتر مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و در ارزیابی خود از موضوع مورد اختلاف با نگاهی عام‌الشمول و فراگیرتر در جهت کشف حقیقت و فصل خصومت بر می‌آید. همین امر سبب می‌شود او در رای خود با دقتی بیشتر از قبل اظهار نظر نماید. بدین خاطر رای او با اصول اخلاقی، عدالت و انصاف سازگاری بیشتری دارد. دعاوی و اختلافات کهنه، هر یک از طرفین را با مشکلات جدیدی مواجه می‌کند. برای اجتناب از این مسأله، باید این امکان وجود داشته باشد که به کلیه اختلافات مرتبط متداعین در ضمن دادرسی واحدی رسیدگی گردد.

۴. مقایسه تغییرات دعوا با دعوی اضافی و شرایط آنها

در این بند ابتدا تغییرات دعوا با دعوی اضافی به علت مشابهتی که با هم دارند مقایسه می‌شود زیرا به علت سکوت قانون‌گذار در دعوی اضافی می‌توان از تغییرات دعوا در جهت بدست آوردن احکام و آثار دعوی اضافی کمک گرفت و در انتها شرایط هر دو، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

۴.۱. مقایسه تغییرات دعوا با دعوی اضافی

همان‌طور که بیان شد برخی تغییرات دعوا در ماده ۱۱۷ ق.ق. و ماده ۹۸ ق.ج. را همان دعوی اضافی می‌دانند که از جانب خواهان به موجب ماده ۱۷ ق.ج. با تقدیم یک درخواست مطرح می‌شود و نمی‌توان به جز آن مصداق دیگری را یافت. از آنجایی که به نظر نگارندگان تغییرات اعمال شده در ماده ۱۱۷ ق.ق. و ماده ۹۸ ق.ج. از یک سو، جزء اختیاراتی است که بر دعوی اصلی اقامه شده اعمال می‌شود و از سوی دیگر، از لحاظ منطبق حقوق به طور سنتی تغییر دعوا در دسته بندی امور اتفاقی نه دعوی قرار می‌گیرد، این دو نهاد حقوقی فارغ از هم نگریسته می‌شوند. اما نظر به مشابهت پاره‌ای

احکام دعوی اضافی با تغییرات دعوا و سکوت قانون‌گذار در آن، نمی‌توان نسبت به مقایسه این دو نهاد بی‌تفاوت بود.

۴.۱.۱. تغییر خواسته و درخواست: فارغ از دیدگاه‌های اجتماعی، اقتصادی و فلسفی، خواسته دعوا شامل آن نتیجه دعوا است که توسط خواهان مطالبه می‌شود. نوع خواسته دعوا را خواهان تعیین می‌کند و اوست که می‌تواند خواسته را به نوع دیگری تغییر دهد. (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۳۲) تغییر خواسته نظیر این که خواسته خواهان مطالبه مبلغ پنجاه میلیون تومان است ولی تا پایان اولین جلسه دادرسی^۲ با توجه به رابطه قراردادی خود با خوانده، خواسته خود را به یکی از ارزش‌های معتبر اروپایی تغییر می‌دهد.^۳ دادرس صرفاً بر اساس آنچه که از او خواسته شده است باید به صدور رای بپردازد و نمی‌تواند به غیر آن بر حسب امر ذهنی خود تصمیم‌گیری کند به عنوان نمونه اگر خواسته خواهان الزام به تنظیم سند رسمی تعیین گردد و دادرس بعد از استعلام متوجه شود ملک در رهن است نمی‌تواند خواسته نادرست مطرح شده را به فک رهن تغییر دهد. دادرس در صورتی که خواسته خواهان همراه با ابهام باشد می‌تواند با اخذ توضیح مطابق ماده ۹۵ ق.آ.د.م، ابهام آن را برطرف کند.

مطابق بند ۵ ماده ۵۱ ق.آ.د.م خواهان می‌تواند هر آنچه از دادگاه «درخواست» دارد را در دادخواست مطرح نماید. برخی از محققین از لحاظ لغوی میان «خواست» و «درخواست» تفاوتی قائل نشده و به تبع آن از لحاظ اصطلاحی نیز تفکیک این دو را ناشی از مسامحه و اشتباه دانسته‌اند. (مولودی، ۱۳۸۱: ۲۸۹) در مقابل به نظر می‌رسد ظاهر عبارات بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د.م که به لزوم تعیین خواسته در دادخواست به عنوان یکی از تکالیف خواهان تصریح دارد و متعاقب آن در بند ۵ همان ماده، که به حق درخواست خواهان اشاره گردیده است، موضوع واحدی را بیان نمی‌کنند زیرا با توجه به سابقه اقتباس این ماده از مقررات فرانسه، این دو بند تکراری نمی‌باشد بلکه باید آن را ناظر به خواسته‌های متعددی دانست که امکان طرح آن‌ها در یک دادخواست به صورت دو وجهی یا تبعی وجود دارد و یا این که جزء متفرعات دعوا محسوب می‌شود. (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۳۲۳ و ۳۲۴؛ قهرمانی، ج ۲، ۱۳۹۰: ۱۴) بدیهی است برای

تغییر درخواست شرایط مذکور در ماده ۹۸ ق.آ.د.م لازم‌الرعایه است.

مطابق ظاهر ماده ۹۸ ق.آ.د.م برای این که امکان تغییر درخواست وجود داشته باشد، ضروری است درخواست مورد نظر در ضمن دادخواست بیان شده باشد. به نظر می‌رسد حکم ماده مذکور در مورد ضرورت قرار گرفتن درخواست ضمن دادخواست از باب غلبه می‌باشد زیرا موارد متعددی می‌توان تصور نمود که خواهان قبل از تقدیم دادخواست اصلی، درخواست خود را مطرح کند. (برای دیدن نظر مخالف ر ک، مهاجری، ۱۳۸۷: ۴۴۴ و ۴۴۵) نمونه‌ای که می‌توان برای تغییر درخواست ذکر کرد این است که خریدار دعوایی به خواسته مطالبه مبیع بر علیه فروشنده اقامه می‌نماید و در دادخواست تذکر می‌دهد بایع به موجب اظهارنامه رسمی اظهار داشته است در تاریخ معامله، رشید نبوده و به این علت معامله فاقد اثر است. بنابراین در دادخواست قید می‌کند که خواسته‌ی اصلی او عین مبیع است اما با وجود این اگر دادگاه دفاع خوانده را وارد می‌داند، «درخواست» متعاقب از دادگاه به استناد بند ۵ ماده ۵۱ ق.آ.د.م این است که حکم به رد عین ثمن که یک تخته فرش ابریشم است، صادر گردد. خریدار در جلسه اول دادرسی متوجه می‌شود عین ثمن در ید خوانده تلف شده است از این رو «درخواست» خود را به قیمت آن تغییر می‌دهد. مثال دیگر این که خواهان از دادگاه درخواست دستور موقت می‌نماید علی‌رغم این در اولین جلسه دادرسی درخواست خود را به تأمین خواسته تغییر می‌دهد. (ابهری، ۱۳۸۷: ۹)

با وجود این به نظر می‌رسد علی‌رغم پذیرش عدم امکان تغییر خواسته از سوی دادرس، خواسته دعوا هیچ خصوصیتی ندارد که امکان باز توصیف آن از سوی دادرس وجود نداشته باشد و خواسته باید مانند هر مفهوم حقوقی دیگر، در جایگاه خود قرار گیرد.^۴ از این رو در حکم شماره ۳۶۴۴ مورخ ۱۳۲۳/۱/۱۴ دادگاه انتظامی قضات آمده است «مسامحات در تعبیر راجع به خواسته با وجود وضوح مقصود مدعی از متن دادخواست و مدارک، زیان ندارد». (خدابخشی، ۱۳۹۰: ۹۸) چه این که اشخاص معمولاً آن چه در واقعیت اتفاق می‌افتد را از دادگاه می‌خواهند و چیزی بیش از این را نمی‌توانند مطالبه کنند. از این رو چون آگاهی نسبت به ماهیت این موضوعات ندارند، این دادرس است که صلاحیت دارد بر اساس مفاهیم و هنجارهای حقوقی، به توصیف

خواسته بپردازد و آن را از انحراف ظاهری دور نماید البته این مداخله دادرس نباید همراه با تغییر امور موضوعی دعوا که در اختیار طرفین است باشد.

۴.۱.۲. تغییر سبب دعوا: علاوه بر آن که قانون مدنی در ماده ۲۱۷ از سبب تحت عنوان «جهت معامله» به معنای انگیزه غیر مستقیم طرفین معامله یاد می‌کند مراد از سبب در آیین دادرسی مدنی، رابطه‌ای حقوقی است که خواهان ادعا می‌نماید و مبتنی بر عمل حقوقی (عقود معین، ایقاعات و قراردادهای)، واقعه حقوقی (اتلاف، غصب، و...) و یا حکم قانون (ماده ۹۲ ق.ا.ا.م، ماده ۵۸۹ ق.م. و ...) است. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۵۲؛ شمس، ۱۳۸۲: ۴۷) به بیان دیگر مبنای خواسته دعوا می‌باشد. سبب دعوا بر حسب بند ۴ ماده ۵۱ و ۹۸ ق.آ.د.م جز امر موضوعی دعوا قرار دارد و تنها اصحاب دعوا می‌توانند آن را بیان کنند و تغییر دهند از همین رو دادرس نمی‌تواند سبب دعوا را تغییر دهد.

شایان ذکر است در قانون آیین دادرسی مدنی صراحتاً از امکان تغییر سبب سخن به میان نیامده است اما پذیرش تغییر سبب دعوا از سوی خواهان در اولین جلسه دادرسی خالی از اشکال به نظر می‌رسد. زیرا اولاً عبارت «تغییر نحوه دعوا» در ماده ۹۸ ق.آ.د.م را می‌توان به معنای امکان تغییر سبب دعوا قلمداد نمود. (مهاجری، ۱۳۸۷: ۴۴۰) از این رو به عنوان نمونه می‌توان گفت اگر خواهان دعوای اعلام بطلان مبایعه‌نامه را به سبب نبود قصد انشاء بر علیه خوانده که طرف قرارداد او می‌باشد مطرح کند، در اولین جلسه دادرسی می‌تواند سبب بطلان را از عدم قصد انشاء به نامشروع بودن جهت معامله تغییر دهد. ثانیاً هنگامی که خواهان خواسته دعوا را مطابق ماده ۹۸ ق.آ.د.م می‌تواند تغییر دهد، چرا آن عمل یا واقعه حقوقی که مبنا و اساس خواسته را تشکیل می‌دهد، غیر قابل تغییر باشد؟ به بیان دیگر، قابل تغییر بودن سبب نسبت به خواسته، دارای اولویت می‌باشد. با وجود این متذکر می‌شویم برخلاف پیش‌بینی افزایش خواسته در ماده ۹۸ ق.آ.د.م، افزایش سبب مورد پذیرش قرار نگرفته است. از این رو علی‌رغم این - که این امکان وجود دارد، خواهان به عنوان نمونه دعوا خود به خواسته تخلیه را، همزمان به دو سبب تغییر شغل و تعدی و تفریط علیه مستاجر مطرح نماید، اما این امکان وجود ندارد که اگر دعوای تخلیه را به سبب تغییر شغل مطرح نمود، در اولین

جلسه دادرسی، سبب دیگر یعنی تعدی و تفریط را نیز به آن اضافه نماید. البته تردیدی نیست اگر دعوی تخلیه خواهان به سبب تغییر شغل، همراه با پیروزی نباشد، نامبرده همچنان می‌تواند دعوی جدید تخلیه را به سبب تعدی و تفریط بر علیه مستاجر مطرح نماید. زیرا نظر به نبود وحدت سبب میان دو دعوا مذکور، دعوی جدید با ایراد اعتبار امر مختومه، موضوع بند ۶ ماده ۸۴، روبه‌رو نمی‌باشد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۲۶۹)

اکنون سؤال قابل طرح این است که آیا خواهان مکلف است سبب دعوا خود را توصیف نماید؟ به عبارت دیگر توصیف سبب دعوا امر موضوعی است یا حکمی؟ برخی از نویسندگان، سبب دعوا را از طریق حکم قانونی که از سوی خواهان استناد می‌شود شناسایی می‌کنند بدین معنا که خواهان مکلف است سبب دعوا را توصیف نماید از این‌رو انتخاب سبب اقامه دعوا، با خواهان است و دادرس حق باز توصیف سبب توصیف شده خواهان را ندارد. (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۲۸) برخی دیگر سبب را در امر موضوعی جستجو می‌کنند البته گروه اخیر خود به دو دسته تقسیم می‌شوند، بعضی سبب را وقایع خام یا محض (محسنی، ۱۳۸۹: ۱۵۳؛ شمس، ۱۳۸۲: ۴۹) و بعضی دیگر وقایعی که به لحاظ حقوقی توصیف شده‌اند می‌دانند. (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۲۹ به بعد) بر اساس دیدگاه اول، دادرس با تکیه بر عناصر واقعه ارایه شده به وسیله طرفین، مسایل حکمی و حقوقی را بیان می‌کند، بنابراین طرفین نه ملزم به ارائه توصیف صحیح از وقایع مادی مورد استناد هستند و نه ملزمند تا در استدلال‌های خود به یک قاعده حقوقی معین ارجاع دهند. دادرس باید با استفاده از قواعد به دعوا رسیدگی کند حتی اگر آن قواعد مورد استناد واقع نشده باشند. (شهیدی، ۱۳۸۵: ۸۰) بر طبق دیدگاه دوم که سبب دعوا را وقایعی که از نظر حقوقی توصیف شده‌اند قرار می‌دهند، بین واقعیت‌های ادعا شده و قاعده حقوقی استناد شده یک ارتباط تنگاتنگ وجود دارد، لذا این دو عنصر، تشکیل دهنده سبب دعوا هستند، زیرا مجموعه‌ای از وقایع هستند که از نظر حقوقی توصیف شده‌اند. (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۲۹ به بعد) در مورد این‌که کدام یک از دیدگاه‌های بیان شده با واقعیت‌های حقوقی تطابق بیشتری دارد، ادعا شده اعمال قواعد حقوقی رابطه مستقیمی با توصیف وقایع از طرف دادرس دارد، بنابراین توصیف سبب از امر حکمی دعوا است و در اختیار دادرس قرار دارد (هرمزی، ۱۳۸۳: ۳۷) زیرا شک

در توصیف دقیقاً شک در قواعد است. به نظر نگارندگان بر این ادعا دو نقد نقضی و تحلیلی وارد است:

الف- نقد نقضی: اگر دلیل مزبور صحیح باشد، می‌بایست بیان امر موضوعی را هم امر حکمی بدانیم زیرا به همان شیوه‌ای که استدلال کننده، تشخیص امر موضوعی را از امر حکمی می‌داند، باید بیان امر موضوعی دعوا را نیز امر حکمی بداند، در حالی که در بیان امر موضوعی دعوا دادرس هیچ نقشی ندارد.

ب- نقد تحلیلی: اول: توصیف سبب کنکاشی ذهنی جهت بدست آوردن قاعده حاکم و منطبق نمودن آن با سبب ارائه شده از سوی اصحاب دعوا به منظور تشخیص این که سبب- امر موضوعی- از مصادیق کدام قاعده است، می‌باشد بنابراین صرف توصیف نه امر موضوعی است و نه امر حکمی.

دوم: توصیف ماهیت امر موضوعی، به اعتبار سیره عقلا، امری تخصصی است و باید دید این سیره در موارد ارائه شده به چه کیفیتی انجام می‌شود زیرا تشخیص ماهیت بعضی امر موضوعی مراجعه به منابع حقوقی را طلب می‌کند و بعضی دیگر نیازمند مراجعه به نظر کارشناس است. از این رو، این که تعیین ماهیت (توصیف) سبب، امر حکمی است و تشخیص ماهیت آن در اختیار دادرس قرار دارد به طور مطلق قابل قبول نیست.

بنا بر مقدمات فوق اصحاب دعوا تکلیفی به توصیف سبب دعوا ندارند و تنها باید واقعیت و حقایق (امر موضوعی) را بیان کنند (شمس، ۱۳۸۲: ۴۹) زیرا توصیف سبب امری تخصصی است. اما در این که توصیف سبب در اختیار دادرس یا کارشناس قرار دارد، باید دید توصیف سبب منجر به تعیین امر حکمی می‌شود یا خیر. از آن جایی که توصیف در دادرسی منتج به تعیین قاعده حقوقی می‌شود می‌بایست توصیف سبب را امر حکمی و بر عهده دادرس قرار داد به عنوان مثال در دعوا اثبات مالکیت^۵ به اعتبار قرارداد، توصیف این که عقد سبب مالکیت، بیع، صلح و یا قرارداد دیگری است می‌بایست با توجه به امور موضوعی ارائه شده از سوی دادرس تشخیص داده شود.

ممکن است ایراد شود که به عنوان مثال در دعوای بطلان قرارداد به سبب عدم تعادل روانی طرف قرارداد، توصیف سبب دعوا از این جهت که شخص مذکور سفیه یا

مجنون است، در اختیار کارشناس قرار می‌گیرد نه دادرس، در پاسخ باید گفت مطابق ماده ۲۶۵ ق.آ.د.م دادرس می‌تواند توصیفی که کارشناس از این موضوعات ارائه داده است را به علت این‌که با اوضاع و احوال مطابقت نداشته، نپذیرد. زیرا روند ضروری در تصمیمات قضایی مبتنی بر مقدمه‌ای به نام عنصر تصمیم و اراده دادرس قرار دارد. محدود نمودن اختیارات دادرس در توصیف صورت گرفته از سوی کارشناس، با ماهیت قضاوت ناسازگار است و عقلانیت در حقوق حکم می‌کند، نظر کارشناس در صورتی مورد تبعیت قرار گیرد که موجب وثوق و اطمینان گردد. بر همین اساس علاوه بر معیار مطابقت با واقع، باید به معقول بودن نتایج نیز توجه داشت والا دادرس همچون ماشینی است که هیچ اختیاری از خود ندارد. از این رو در کنار پذیرش مراجعه به کارشناس، در نهایت دادرس است که در خصوص تطبیق امر موضوعی ارائه شده با امر حکمی که بخشی از عملیات استنباطی وی قرار دارد تصمیم‌گیری می‌نماید.^۶

نظام حقوقی بر اساس مفاهیم و قواعد از پیش تعیین شده، مسئولیت حل اختلاف را به دادرس داده است و لازمه این اختیار، اختیار مقدماتی دیگری است که در قالب توصیف امر حقوقی مطرح می‌شود و این از خصایص ذاتی و تخصصی دادرس است که قابل تحدید نیست. این مهم هماهنگ با اصل قابل استماع بودن دعاوی، جلوگیری از تکرار آن، اجتناب از صرف هزینه‌های غیرضروری برای اصحاب دعوا و دادگاه می‌باشد. (خدابخشی، ۱۳۹۰: ۹۶ به بعد) اصحاب دعوا مکلف نیستند که سبب دعوا را به نحو صحیح توصیف کنند و اگر هم توصیف نموده باشند این توصیف نسبت به دادرس لازم‌الاتباع نبوده و او می‌تواند توصیف اصحاب دعوا را باز توصیف نماید. (برای دیدن نظر مخالف که تغییر توصیف ملازمه با تغییر نحوه دعوا دارد و این حق تا پایان اولین جلسه دادرسی در اختیار خواهان است: رک: شمس، ۱۳۸۲: ۴۹) با وجود این، توصیف سبب نباید طوری صورت گیرد که منجر به تغییر سبب - جز امر موضوعی دعوا است - گردد زیرا به موجب ماده ۹۸ ق.آ.د.م صرفاً خواهان می‌تواند سبب دعوا را تغییر دهد به عنوان نمونه اگر خواهان سبب مالکیت خود را قرارداد با خوانده قرار دهد، دادرس نمی‌تواند منشا مالکیت خواهان را به جای قرارداد به ارث تغییر دهد. نباید تصور گردد باز توصیف سبب دعوا، موجب تغییر سبب دعوا می‌شود. دادرس با در نظر گرفتن

آثاری که به طور کلی سبب ارائه شده به جای می‌گذارد، عنوان سبب را انتخاب و مبادرت به صدور رای می‌کند به همین دلیل خواهان نمی‌تواند با توصیف جدیدی از همان سبب، مجدداً اقامه دعوا کند. توضیح این‌که توصیف سبب، از وظایف اصحاب دعوا نمی‌باشد. بنابراین تجدید دعوا، نیازمند سببی جدید با امر موضوعی متفاوت از دعوایی است که سابق بر آن اقامه گردیده است. به عنوان نمونه اگر خواهان دعوا مطالبه خسارت به سبب اتلاف مطرح نماید و این دعوا محکوم به رد شود، وی دوباره نمی‌تواند به اعتبار همان امر موضوعی یا واقعه ولی از باب تسبیت دعوا خود را تجدید نماید. (شمس، ۱۳۸۲: ۴۹؛ پورطهماسبی فرد، محسنی، ۱۳۸۴: ۷۱؛ برای دیدن نظر مخالف، رک: غمامی، محسنی، ۱۳۸۶: ۹۴)

۴.۱.۳. کاهش خواسته: آغازگر دادرسی علاوه بر این‌که می‌تواند دعوا خود را با رعایت تشریفات قانونی در دادگاه اقامه کند، این حق را نیز دارد که با توجه به اصل تسلیط که ریشه در اتهامی بودن نظام دادرسی دارد، خواسته دعوای خود را کاهش دهد. کاهش خواسته در مرحله بدوی در ماده ۹۸ ق.آ.د.م پیش‌بینی شده است ولی با وحدت ملاک از ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م می‌توان گفت تجدیدنظر خواه نیز می‌تواند در این مرحله به طور کمی خواسته دعوای تجدیدنظر خود را کاهش دهد. از ظاهر ماده ۹۸ ق.آ.د.م این گونه به نظر می‌رسد که کاهش خواسته در جایی صادق است که خواهان از لحاظ کمی خواسته اصلی خود را کاهش دهد نه کیفی. (ایمانیان بیدگلی، ۱۳۹۱: ۴۸؛ برای دیدن نظر مخالف رک: مولودی، ۱۳۸۱: ۲۸۵) و اگر خواهان بخواهد خواسته‌ای که نوع آن متفاوت از خواسته دیگر دعواست را کاهش دهد به عنوان مثال در دعوای خلع ید و قلع و قمع مستحدثات بخواهد قلع و قمع را پس بگیرد، باید مطابق ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م دادخواست یا دعوای خود را نسبت به آن قسمت از خواسته استرداد نماید زیرا کاهش خواسته تاسیس جداگانه‌ای است.

نکته قابل توجه این‌که ماده ۹۸ ق.آ.د.م، صرفاً کاهش خواسته و نه کاهش بهای خواسته را پیش‌بینی نموده است. (ابهری، ۱۳۸۷: ۸؛ مهاجری، ۱۳۸۷: ۴۴۸ و ۴۴۹) زیرا اولاً: از نظر مفهومی، خواسته موضوعی است که از دادگاه مطالبه می‌شود و بهای

خواسته، در واقع، تعیین و مشخص نمودن ارزش ریالی خواسته‌های مالی غیر وجه نقد به وجه رایج کشور است. بنابراین، در تمام مواردی که خواسته وجه رایج کشور است، تعیین بهای خواسته منتفی است. ثانیاً: قانون‌گذار هر گونه تغییر در دعوا مطروحه را صرفاً در موارد پیش‌بینی شده در قانون مجاز می‌داند و کاهش ارزش ریالی خواسته از موارد مذکور نمی‌باشد. زیرا بهای خواسته از امر شکلی و حکمی دعوا است و قاعداً نباید در اختیار خواهان قرار گیرد. این‌که خواهان در هنگام طرح دعوا می‌تواند بهای خواسته خود را تقویم کند، دلالت بر این ندارد که او بعد از طرح دعوا نیز این اختیار را داشته باشد زیرا تقویم خواسته در تعیین هزینه دادرسی و قابلیت تجدید نظر و فرجام خواهی دعوا که حق نهاد عمومی و خواننده دعوا است همچنین در تعیین مرجع صالح رسیدگی^۷ تأثیر شگرفی خواهد داشت و این حق به طور استثنایی در هنگام طرح دعوا به او داده شده است.^۸ اما چنان‌چه خواسته وجه رایج باشد نظریه این‌که کاهش خواسته، تأثیری در حقوق خواننده ندارد و اقدام خواهان نیز در جهت اصل تسلیط صورت می‌گیرد، خواننده نمی‌تواند به آن اعتراض نماید.

۴.۱.۴. افزایش خواسته: دادرس صرفاً بر اساس آنچه از او در دادخواست، خواسته شده است اظهار نظر می‌کند و نمی‌تواند خارج از آن اتخاذ تصمیم نماید.^۹ ممکن است خواهان به دلایلی نتواند خواسته خود را به طور کامل در دادخواست مطرح نماید مطابق ماده ۹۸ ق.آ.د.م این اجازه را دارد که به جای اقامه دعوای مستقل، در قالب افزایش خواسته، خواسته‌ایی به خواسته اولیه خود بیفزاید. با توجه به ظاهر ماده ۹۸ ق.آ.د.م بنظر می‌رسد افزایش خواسته ناظر به افزایش کمی خواسته است که نیازمند طرح دادخواست نمی‌باشد مانند این‌که خواهان، به خواسته خلع ید از سه دانگ مشاع ملک را اقامه دعوا می‌کند و متعاقباً این خواسته را طی درخواستی به پنج دانگ همان ملک افزایش می‌دهد. در فرضی که خواهان قصد اضافه نمودن کیفی خواسته دعوا خود را داشته باشد، این امر در قالب طرح دعوای جدید که اصطلاحاً «دعوای اضافی» خوانده می‌شود صورت می‌گیرد. از این رو تشریفات مربوط به طرح دعوا می‌بایست رعایت گردد مانند آن‌که خواهان دعوای خلع ید از ملک را

اقامه می‌کند، سپس متوجه می‌شود خواننده در ملک موضوع دعوا، احداث بنا هم نموده است بنابراین طی دادخواستی قلع و قمع بنا را نیز می‌خواهد. به بیان دیگر الحاق خواسته جدید، موضوعی متفاوت از تغییر دعوا و بالاحص افزایش خواسته است و صرفاً افزایش در کمیت خواسته در قالب تغییر دعوا امکان دارد.^{۱۱} (مهاجری، ۱۳۸۷: - ۴۳۸؛ مردانی، حاتمی، بهشتی، حبیب آگهی، ۱۳۷۲: ۲۵)

۴.۲. شرایط دعوی اضافی

اختیاراتی که به آغازگر دعوا داده شده است بتواند دعوی خود را تصحیح و تکمیل کند، در حقیقت تغییر و تحولاتی است که نیاز به تشریفات خاصی به جز درخواست ندارد، زیرا نظر به نسبتی که او با دعوا دارد و همچون شیء متعلق به خود بر آن تسلط دارد امکان دخل و تصرف نام‌برده در دعوا وجود دارد و در راستای اصل تناظر (برای مطالعه بیشتر در خصوص اصل تناظر رک: شمس، ۱۳۸۱: ۵۹ به بعد؛ حیدری، ۱۳۸۹: ۱۲۳ به بعد) در فرض عدم آمادگی یا عدم حضور خواننده، جلسه رسیدگی به تأخیر می‌افتد. در حالی که در دعوی اضافی اصطلاحی نیز مانند دعوی متقابل^{۱۱}، دعوی جلب ثالث^{۱۲}، دعوی ورود ثالث^{۱۳} به عنوان یک دعوی طاری، به موجب ماده ۱۷ ق.ج نیازمند تقدیم دادخواست است (هرمزی، ۱۳۸۷: ۲۵۷) چرا که ماده ۴۸ ق.ج شروع رسیدگی به هر دعوا را مستلزم دادخواست می‌داند که شرایط لازم برای شروع رسیدگی هر دادگاهی است. اما آنچه موضوع این بند خواهد بود شرایط اختصاصی اقامه دعوی اضافی است.

۴.۲.۱. خواهان آن را اقامه نماید: دعوی اضافی اصطلاحی از حقوق و اختیارات

خواهان است. خواهان، شخصی است که نتیجه یا نفع دادرسی که همان خواسته دعوا است، بر او بار می‌شود. به عبارت دیگر با استرداد دعوا چیزی از او مطالبه نمی‌شود^{۱۴} (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۵۹؛ صیمری، ۱۴۲۰: ۲۵۲، حلی، جمال‌الدین، ۱۴۰۷: - ۴۸۱؛ سبزواری: ۷۱۹؛ کاشانی، بی تا: ۲۷۰؛ بحرانی، بی تا: ۱۵۴؛ ابوجیب، ۱۴۰۸: ۱۳۱؛ مقداد بن عبدالله السیوری، ۱۴۰۴: ۲۶۶؛ حلی، جمال‌الدین، ۱۴۱۰: ۳۷۹) و غالباً

برخلاف اصل یا ظاهر در مقابل خواننده اظهار حقی می‌کند. (حلی، محقق، ۱۴۰۸: ۹۷؛ حلی، محقق، ۱۴۱۸: ۲۸۴؛ حلی، علامه، ۱۴۲۱: ۲۹۸؛ حلی، علامه، ۱۴۱۳: ۴۳۶؛ عمیدی، ۱۴۱۶: ۴۷۱)

۴.۲.۲. در مهلت اقامه شود: دادرسی وابسته به اصول و تشریفات است و عدم رعایت این گونه قواعد در حوزه‌های مختلفی منشا اثر است، یکی از این اصول، رعایت مهلت‌های قانونی طرح دعوا است. این مهلت‌ها به منظور جلوگیری از اطاله دادرسی و فرصت دفاع برای متداعین در نظر گرفته شده و با اصل اولویت نقش اصحاب دعوا مطابقت دارد. با این حال متمحض شدن به کلیه اختلافات ما را به این واقعیت رهنمون می‌کند تا خواهان خواسته جدید خود را که دارای ارتباط کامل با دعوای اصلی است اقامه نماید. در این میان حتی ممکن است برخی اصول که گاهی تصور می‌شود خدشه ناپذیر هستند نادیده گرفته شوند، زیرا مبنا و حکمت حکم خلاف قاعده یا استثنایی در قریب اتفاق آن‌ها به مدد عقل قابل درک و کشف است، چرا که فلسفه وضع غالب این مقررات ریشه در واقعیات عقلایی و عرفی دارد و تعرض به آن‌ها بنا به همان ارزش و واقعیت هیچ خللی در نظم عمومی دادرسی ایجاد نمی‌کند. نظر به اشتراکاتی که دعوای جلب ثالث و متقابل با دعوای اضافی دارند و همچنین اصل تثبیت دعوا اقتضا می‌کند، دعوا حدالامکان دست خوش تغییرات نشود، مهلت دعوای اضافی علی‌رغم فقدان نص، با وحدت ملاک از مادتين ۱۳۵ و ۱۴۱ ق.ج تا پایان اولین جلسه رسیدگی نخستین خواهد بود.^{۱۵}

۴.۲.۲.۱. مرحله واخواهی: ممکن است گفته شود واخوانده در مرحله نخستین این امکان را داشته است دعوای اضافی یا تغییرات خواسته را اعمال کند، بنابراین چون فرصت خود را از دست داده و در واخواهی تنها فسخ یا تأیید حکم غیابی به اعتبار دفاعیات واخواه بازبینی می‌شود، نظر به سکوت مقنن و استثنایی بودن آن و این اصل که در مرحله بعدی، نمی‌توان به دعوایی رسیدگی کرد که سابقاً در رسیدگی نخستین نسبت به آن حکمی صادر نشده، واخوانده در این مرحله نمی‌تواند خواسته‌ای دیگر داشته باشد. در دیدگاه مقابل این نکته نهفته است در رسیدگی واخواهی به موجب

قیاس اولویت از ماده ۳۵۶ ق.ج «مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود، در مرحله تجدیدنظر نیز جاری می‌باشد...» متداعین دعوا در تعامل عقلانیت قواعد شکلی دارای کلیه حقوق و تکالیفی هستند که در مرحله نخستین داشته‌اند زیرا اولاً؛ واخواهی مرحله‌ای مستقل با همان اوصاف و ویژگی رسیدگی نخستین است و واخوانده همان موقعیتی که در مرحله قبل داشته حفظ می‌کند، به ویژه آن‌که نتیجه دادرسی هنوز بر او بار می‌شود. قانون‌گذار در دادرسی نخستین اساساً به این دلیل که خواهان بر اساس دفاعیات خوانده بتواند دعوای خود را تصحیح و تکمیل کند این حق را برای او به رسمیت شناخته است و چون واخواه در دادرسی نخستین حضور نداشته تا دفاعی انجام دهد و ممکن است در مرحله غیابی دفاعی انجام دهد که نیاز به دعوای اضافی باشد باید به این حق واخوانده با وحدت ملاک از ماده ۱۳۶ ق.ج (جلب ثالث) معتقد بود. ثانیاً؛ واخواه در مرحله واخواهی، نظر به عدم اطلاع از دادرسی نخستین، از تمام طرق دفاعی و حقوق دادرسی برخوردار است (واحدی، ۱۳۷۶: ۷۷) در مقابل، واخوانده هم باید از تمام طرق عقلانیت شکلی در مقابل دفاعیات او بهره‌مند باشد. ثالثاً؛ طرح دعوای اضافی از حقوق و اختیارات خواهان است و تا مادامی که اسباب زوال آن محقق نشود، باید حکم به استصحاب و بقاء آن نمود و با تبدیل خواهان به واخوانده موضوع استصحاب عوض نمی‌شود زیرا او کما فی السابق هنوز خواهان به شمار می‌آید. از این رو به موجب قاعده مساوات و رفع امتیاز کلی فی مابین اصحاب دعوا مقتضی اقامه دعوای اضافی یا تغییر خواسته نخستین در مرحله واخواهی توسط واخوانده فراهم است. در نقطه مقابل واخواه به عنوان شخصی که آغازگر محاکمه شناخته می‌شود، نیز می‌تواند در محدوده انتقالی قضاوت شده در موضوع معترض عنه در مهلت‌های قانونی ترمیماتی را اعمال کند یا نسبت به موضوعی که واخواهی نموده است واخواهی دیگری نماید.

۴.۲.۲.۲. مرحله تجدیدنظر خواهی: در این‌که خواهان به موجب ماده ۹۸ ق.آ.د.م می‌تواند امر موضوعی ارائه شده خود را در مرحله نخستین تغییر دهد تردیدی وجود ندارد. با وجود این هنگامی که او یا خوانده در مرحله تجدیدنظر در مقام

تجدیدنظرخواه عمل می‌نمایند، در این که می‌توانند امر موضوعی دعوای تجدیدنظر را نیز تغییر دهند یا که خیر؛ ممکن است استدلال شود از آن جایی که اختیارات اعطایی در ماده ۹۸ ق.آ.د.م ناظر به مرحله رسیدگی نخستین است و چنین حقی برای تجدیدنظرخواه در قانون پیش‌بینی نشده است و همچنین این که رسیدگی نخستین به مقاطع متعددی تقسیم می‌شود و یکی از مهم‌ترین این مقاطع جلسه اولین رسیدگی است که در مرحله تجدیدنظر چنین مقطعی اساساً وجود ندارد^{۱۶} تجدیدنظرخواه در این مرحله چنین حقی ندارد. برای پاسخ به این سوال و رد نظر بیان شده باید قبل از هر چیز دو مقدمه بیان گردد:

مقدمه اول: حدود موضوع دعوا تجدیدنظرخواهی

۱- از دید تحلیلی، تغییر امر موضوعی مطرح شده در مرحله بدوی، در مرحله تجدیدنظر غیرممکن است زیرا با صدور رای بدوی، دادرسی بدوی به پایان رسیده و مرحله تجدیدنظر مرحله‌ای جدا و مجزا از مرحله بدوی محسوب و امر موضوعی مرحله نخستین بدون هیچ گونه تغییری به این مرحله منتقل می‌شود.

۲ - خواسته دعوا در مرحله تجدیدنظر، محدود به رسیدگی دوباره به امر موضوعی مطرح و رسیدگی شده در مرحله بدوی، که بدون هیچ گونه تغییری به مرحله تجدیدنظر منتقل می‌گردد، می‌باشد.^{۱۷} لذا دادرسی نمی‌تواند از حدود این امر موضوعی فراتر رفته یا کمتر از آن رسیدگی کند. از همین رو پذیرش ادعای جدید از جمله در قالب خواسته جدید، تغییر جهت دعوا و یا تغییر اصحاب دعوا بدوی علی‌القاعده در این مرحله منتفی است و طرفین دعوا نمی‌تواند امر موضوعی جدیدی در این مرحله فراتر از محدوده انتقالی مطرح نمایند.^{۱۸}

۳- مرحله تجدیدنظر همچون سایر مراحل دادرسی دارای موضوع است. امر موضوعی این مرحله از دادرسی مجموع امر موضوعی و حکمی دادرسی نخستین است و خواسته تجدیدنظرخواه، رسیدگی دوباره به موضوعات و ادعاهای و ادله مرحله نخستین می‌باشد. جهات تجدیدنظرخواهی محدود به موارد برشمرده شده در ماده ۳۸۴ ق.آ.د.م است^{۱۹} و طرفین این مرحله از دادرسی علی‌القاعده همان اصحاب دعوا نخستین

هستند.

مقدمه دوم: بررسی مفهوم تمام مراحل دادرسی

۱- برخی معتقدند حکم قانون‌گذار در مورد تغییرات دعوا ناظر به مرحله نخستین است که این امر برخلاف معنا و ظاهر عبارت ماده ۹۸ ق.ج.ب به نظر می‌رسد زیرا وقتی قانون‌گذار بیان می‌کند در تمام «مراحل دادرسی» خواهان می‌تواند خواسته خود را کاهش دهد این عبارت شامل کلیه موقعیت‌ها و وضعیت‌هایی می‌شود که خواهان هر مرحله از دادرسی (بدوی، واخواهی، تجدیدنظر و فرجام خواهی) می‌تواند خواسته دعوی خود را در آن مرحله کاهش دهد. توضیح این‌که مراد از «مراحل دادرسی»، کلی منطقی نیست که ناظر به هر یک از افراد (مراحل) دادرسی شود بلکه عبارت مزبور مفهومی عرفی است و در عرف قضایی هنگامی که گفته می‌شود در تمام مراحل دادرسی امری می‌تواند واقع شود؛ معنای آن این است که در هر یک از مقاطع آن مراحل، امر مزبور می‌تواند محقق گردد.

۲- مطابق ذیل ماده ۹۸ ق.آ.د.م تغییر دعوا اگر در قالب افزایش خواسته و تغییر جهت باشد نیز، با عنایت به این‌که در خصوص کاهش خواسته در صدر این ماده به کلیه مراحل دادرسی اشاره شده است، ذیل ماده نیز عادتاً در تعادل و توازن با صدر آن ناظر بر همین عبارت «مراحل دادرسی» است. به همین دلیل باید تا پایان اولین جلسه دادرسی در هر یک از این مراحل اجرای این حق را پذیرفت. بدیهی است اگر مقنن اراده‌ای غیر از این داشت لازم بود در ذیل ماده آن را به صراحت بیان می‌نمود.

۳- به موجب ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م که تصریح دارد «مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود، در مرحله تجدیدنظر نیز جاری می‌باشد...» اصحاب دعوا در این مرحله از دادرسی، در تعامل عقلانیت قواعد شکلی دارای کلیه حقوق و تکالیفی هستند که در مرحله نخستین داشته‌اند.

با توجه به مقدمات فوق به نظر می‌رسد اعتقاد به پذیرش حق تغییر دعوا با توجه به اصل تسلیط در کلیه مراحل دادرسی مقبولیت بیشتری داشته باشد. زیرا اصل حاکمیت اراده به عنوان یک قاعده بر امر موضوعی دعوا در هر یک از مراحل دادرسی

علی‌الاصول جریان دارد؛ (برای مطالعه بیشتر ر ک: پور استاد، ۱۳۸۷: ۹۷ به بعد) به خصوص آن‌که ممنوعیتی در این مورد مقرر نشده است. بنابراین تجدید نظر خواه در هر مقطعی از مراحل دادرسی مادامی که ختم دادرسی اعلام نشده است می‌تواند خواسته دعوی خود را در مرحله تجدیدنظر، نسبت به قسمتی که به این مرحله انتقال یافته است، کاهش دهد. در فرض افزایش خواسته، تجدیدنظر خواه می‌تواند نسبت به آن قسمتی که قابلیت انتقال به این مرحله را دارد و نسبت به آن تجدیدنظر خواهی ننموده با درخواستی دایره تجدیدنظر خواهی خود را افزایش دهد و یا با تقدیم دادخواستی خواسته جدیدی در راستای اعتراض به دادنامه بدوی در محدوده انتقالی، تا پایان مهلت تجدیدنظر خواهی در قالب «دعوی اضافی» به آن الحاق کند. برخلاف مرحله بدوی، امکان تغییر سبب دعوا در مرحله تجدیدنظر وجود ندارد. به عنوان مثال اگر خواهان دعوی خود به خواسته اعلام بطلان هبه نامه را به سبب جهت نامشروع مطرح نماید و حکم بر علیه او صادر شود، نمی‌تواند در مرحله تجدیدنظر، سبب بطلان را از جهت نامشروع به عدم تحقق قبض تغییر دهد. زیرا همان‌طور که بیان شد دادگاه تجدیدنظر به امر موضوعی مطروحه در مرحله بدوی رسیدگی می‌نماید و سبب جدید بیان شده، امر جدیدی خارج از امر موضوعی مورد رسیدگی در مرحله بدوی است و رسیدگی بدان برخلاف ماده ۳۴۹ ق.آ.م. می‌باشد. در مورد تغییر جهت تجدیدنظر خواهی باید گفت دادگاه تجدیدنظر علاوه بر جهات تجدیدنظر خواهی استناد شده به جهات دیگر نیز توجه می‌کند از این رو تغییر جهت عملاً فایده‌ای برای تجدیدنظر خواه در پی نخواهد داشت.^{۲۱}

در این‌که در مرحله تجدیدنظر امکان طرح دعوی اضافی در مهلت ۱۰ روزه تبادل لوایح از شخصی که خواهان مرحله بدوی است - شیوه رسیدگی در این مرحله به صورت عادی است تا اختصاری - وجود دارد ممکن است گفته شود اولاً: ظاهر مواد ۷ و ۳۶۲ ق.ج چیزی جز تغییر خواسته دعوا نیست نه دعاوی طاری که به تبع دعوی اصلی مطرح می‌شود، زیرا در تغییر خواسته هدف نو و مجزایی از دعوی اصلی دنبال می‌شود و سبب می‌گردد دادگاه تجدیدنظر وارد دعوایی شود که هیچ‌گونه رسیدگی نسبت به آن صورت نگرفته و حق محکوم علیه در رسیدگی شکلی عادلانه مراعات

نشود، ولی دعوی طاری هنگامی که مطرح می‌شوند هدف واحدی را با دعوی تجدیدنظرخواهی دنبال می‌کنند و حقیقت یگانه‌ای با آن دارند که رهاورد آن پذیرش دعوی اضافی در این مرحله است. ثانیاً: ضرورت فیصله دادن به کلیه اختلافات طرفین و جلوگیری از صدور آرای متعارض ایجاب می‌کند به دعوی اضافی در مرحله تجدیدنظر رسیدگی شود. این موضوع با تکرار دعوی حاصل نمی‌شود و همین ضرورت سبب شده است مقنن دعوی جلب ثالث و ورود ثالث را در مرحله تجدیدنظر بپذیرد. ثالثاً: با عنایت به ماده ۳۵۶ ق.ج: «مقرراتی که در دادرسی بدوی رعایت می‌شود، در مرحله تجدیدنظر نیز جاری می‌باشد...» و سکوت قانون‌گذار خود دلالت بر پذیرش آن دارد. رابعاً: نظر به مشابهت دعوی جلب ثالث با دعوی اضافی که به طور معمول به منظور هدف واحدی با دعوی تجدیدنظرخواهی ولی با زیربنا و ساختار جدیدی در مرحله تجدیدنظر اقامه می‌شود به حکم تنقیح مناط می‌توان ادعا نمود طرح دعوی اضافی در مرحله تجدیدنظر امکان‌پذیر است. خامساً: اصل قابل استماع بودن دعوی‌ای که در مرحله تجدیدنظر هدف واحدی را با آن دنبال می‌کنند (ماده ۳ ق.ج) و استصحاب اقتضاء می‌کند این گونه دعوی در مرحله تجدیدنظر قابل پذیرش باشند.

با این وجود به نظر می‌رسد عدم امکان پذیرش طرح دعوی اضافی از جایگاه با ارزش تری در اندیشه‌های حقوقی برخوردار باشد زیرا اولاً: به موجب اطلاق ماده ۷ ق.ج اصل بر دو مرحله‌ای بودن رسیدگی به دعوی است مگر این که قانون‌گذار به طور استثناء تصریح به آن کرده باشد. ثانیاً: طرح هر گونه ادعای جدید (به اعتبار خواسته، سبب) اعم از مرتبط و غیر مرتبط با توجه به اطلاق ماده ۳۶۲ ق.ج جز در موارد مصرح (جلب ثالث و ورود ثالث) و بندهای آن در مرحله تجدیدنظر پذیرفته نشده است چون تجدیدنظر رسیدگی ممیزی نسبت به مرحله بدوی است. ثالثاً: در ورود ثالث به موجب ماده ۱۳۰ ق.ج شخص با اختیار از رسیدگی دو مرحله‌ای صرف نظر نموده و در مرحله تجدیدنظر جلب ثالث ماده ۱۳۵ ق.ج در صورتی امکان دارد که در دعوی نوعی تحول ایجاد شده باشد (شمس، ۱۳۸۲: ۳۶۷ و ۳۶۸) و این که قانون‌گذار علی‌رغم تصریح به این دو دعوا به آن تصریح ننموده است خود دلیلی بر عدم پذیرش آن در مرحله

تجدید نظر است. رابعاً: آن که در مرحله تجدید نظر مقررات دادرسی نخستین حاکم است ناظر به حقوق انتقالی در این مرحله است که تجدید نظر خواه حق دارند در آن دخل و تصرف کند نه این که آن بتواند فراتر از آن دخالتی در دادرسی داشته باشد. خامساً: ضرورت فیصله دادن به کلیه اختلافات طرفین موجب نمی شود طرف دیگر دعوا را از حقوق دادرسی محروم نماییم. سادساً: با تجدید نظر خواهی موضوع استصحابی که در مرحله بدوی به خواهان این امکان را می داد دعوی اضافی اقامه نماید تغییر می کند زیرا در این مرحله تجدید نظر خواه خواسته اش محصور به نقض دادنامه بدوی در محدوده ی اثر انتقالی می شود و در همین قالب صرفاً می تواند دعوی خود را تغییر دهد.

شایان ذکر است خواهانی که تجدید نظر خواه است می تواند خواسته خود در غالب ماده ۳۶۲ ق.ج تغییر دهد مانند آن که به خواسته اجرت المسمی در دادرسی بدوی اقامه دعوا نماید پس از حکم به رد دعوی او در مرحله تجدید نظر خواسته خود را به اجرت المثل تغییر دهد زیرا این تغییر دارای آثار متفاوتی از تغییر کلی خواسته نخستین نیست و سبب نمی شود موضوع تجدید نظر خواهی تغییر فاحشی کند.

در این مرحله شیوه دادرسی به صورت عادی اداره می شود و معمولاً جلسه رسیدگی تعیین نمی شود، تجدید نظر خواه این اختیارات را تا پایان مهلت ماده ۳۳۶ ق.ج دارد که دعوی خود را تغییر دهد به استثناء کاهش که خواهد توانست در تمام مقاطع آن را اعمال کند، زیرا در این مرحله ماهیت جلسه اول دادرسی برخلاف مرحله نخستین به علت فقدان نص متفاوت است، از این رو موضوع ماده ۳۳۶ ق.ج با رعایت حق اطلاع تجدید نظر خوانده و امکان دفاع وی جایگزین آن شود. (برای دیدن نظر مخالف رک، کاشانی، جعفری، ۱۳۹۰: ۲۵۵ و ۲۵۶)

۴.۲.۲.۳. مرحله فرجام خواهی: بررسی دقیق مرحله فرجامی و خصوصیات آن نشان می دهد وظیفه دیوان عالی کشور صرفاً انطباق رای صادره با مقررات قانونی و ضوابط شرعی در هنگام صدور رای است و دیوان حق رسیدگی موضوعی به دعوی را ندارد. این ویژگی سبب می شود در مرحله فرجام امکان طرح دعوی اضافی نباشد، اما فرجام خواه به عنوان آغاز گر این دادرسی مانند هر شخص دیگری طبق قاعده " من

مَلَكٌ شَيْئًا مَلَكَ الْاِقْرَارَ بِه " می‌تواند در مهلت‌های قانونی در دعوای خود دخل و تصرف کند بدون این که قادر باشد فراتر از محدوده انتقالی رای قطعی آن را گسترش دهد مانند آن که فرجام خواه به مبلغ دویست میلیون ریال در دادگاه بدوی محکوم شده باشد و با قطعیت رای صرفاً نسبت به یک صد و پنجاه میلیون ریال فرجام خواهی نماید متعاقباً با درخواستی در مهلت فرجام خواهی شکایت خود را به پنجاه میلیون ریال دیگر گسترش دهد یا با درخواستی موضوع شکایت خود را کاهش دهد.

۴.۲.۳. ارتباط کامل با دعوای اصلی داشته باشد: دعوای اضافی مصداقی از

دعوای طاری است که به تبع دعوای اصلی اقامه می‌شود با تنقیح مناط از مواد ۹۸، ۹۸، ۱۴۱ و منطوق ماده ۱۷ ق.ج باید بین این دعوا با دعوای اصلی تعاملی از وحدت منشاء یا ارتباط موثر وجود داشته باشد.^{۲۲} قانون‌گذار در ماده ۹۸ ق.ج وجود این تعامل را وابسته به کنار هم بودن این دو دانسته است، از این رو برخی تصور نموده‌اند برای رسیدگی توأمان دعوای اصلی و اضافی وجود هر دو شرط بیان شده لازم است والا دادگاه دعوای اضافی را از دعوای اصلی تفکیک نموده و در صورت صلاحیت به هر کدام جداگانه رسیدگی می‌نماید. (کریمی، ۱۳۸۶: ۲۳۸) اما به نظر می‌رسد تفسیر منطقی و لزوم هماهنگی میان مواد قانون آیین دادرسی مدنی بر وجود هر کدام از وحدت منشاء یا مرتبط بودن دلالت دارد، حتی باید گفت نقش اساسی را مرتبط بودن به خود اختصاص می‌دهد زیرا: اولاً: ماده ۱۷ ق.ج در دعوای اضافی و ماده ۱۴۱ ق.ج در دعوای متقابل وجود هر یک از وحدت منشاء یا ارتباط را برای اقامه دعوای متقابل کافی دانسته است.^{۲۳} ثانیاً: در دیگر مقررات آیین دادرسی مدنی قانون‌گذار مکرراً خواه در منطوق یا مفهوم صرفاً از ارتباط کامل نام برده است و وحدت منشاء را لازم ندانسته است.^{۲۴} ثالثاً: مهم‌ترین فایده توأمان شدن دعوای اضافی با دعوای اصلی رسیدگی کامل و یک جا به اختلاف طرفین دعوا است و اگر هر دو شرط را لازم بدانیم چنین امری به شدت مورد نکوهش خواست اولیه قانون‌گذار است، که با روش‌های مختلف آن را نهی می‌کند. رابعاً: قانون‌گذار اگر هم در مواردی از وحدت منشاء دو دعوا نام می‌برد ناشی از این است که در نظر او داشتن وحدت منشاء نماد و نشانه ارتباط دو دعوا

است (واحدی، ۱۳۷۰: ۹ و ۱۰ و غمامی، ۱۳۸۳: ۲۳۴ و ۲۳۵ و غمامی، محسنی، ۱۳۸۶: - ۱۰۵ به بعد) زیرا معمولاً وقتی وحدت منشا وجود دارد یک دعوا بر دیگری ارتباط موثری می‌گذارد والا اگر وحدت منشاء وجود داشته باشد ولی ارتباط موثری فراهم نباشد تلقی دعوی طاری از آن صحیح نیست، بنابراین آنچه در نظر قانون‌گذار از مجموع مادتين ۱۷، ۶۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۴۱ ق.ج.مطمح نظر است و جمع عقلايي دلالت بر آن دارد صرفاً وجود ارتباط موثر^{۲۵} است.

رسیدگی توامان دعوی اصلی و طاری به منزله استثناء بر اصل استقلال دعاوی متعدد میان اشخاص واحد است. ضرورت این استثناء ریشه در دو مبنای پرهیز از صدور احکام متعارض و حل و فصل نهایی اختلاف طرفین دعوا از رابطه حقوقی واحد دارد، تنها در صورت وجود ارتباط کامل بین دعاوی متعدد مجاز شناخته شده است. منظور از ارتباط کامل گاهی تأثیر رسیدگی هر یک از دو دعوا بر دیگری است که پذیرش همزمان هر دو دعوا امتناع عقلی دارد زیرا این رابطه دو سویه است به گونه‌ای که جدا ساختن آن‌ها از هم ممکن نمی‌باشد، این نوع ارتباط ریشه در جلوگیری از احکام مزاحم و متناقض دارد مانند آنچه مقنن در دعوی متقابل بیان داشته است. گاهی نیز منظور از ارتباط کامل آن گونه ارتباطی است که وجود یکی برای دیگری لازم است بدون این‌که ملازمه‌ای وجود داشته باشد از این رو پذیرش هر دو مانعی ندارد، همان چیزی که در معنای اصولی از آن به شرط تعبیر می‌شود، بنابراین مبنای اصلی پذیرش ادغام دعوی اصلی با دعوی اضافی رسیدگی نهایی به کلیه اختلافات ناشی از رابطه حقوقی واحد به علت تأثیری که برهم می‌گذارند است به عبارت دیگر نباید آن‌چه را در دعوی متقابل از ارتباط کامل تعبیر می‌شود در چهارچوب عقلائی و منطقی دعوی اضافی جستجو کرد.

۵. حدود پیوند دعوی اصلی با دعوی اضافی

با توجه به ارتباطی که بین دو دعوا وجود دارد و اتخاذ تصمیم در یکی موثر در دعوی دیگر است، به منظور اجتناب از هرگونه تعدد و انشعاب دعوی ناشی از رابطه

حقوقی واحد مقنن دادرس را مکلف نموده برای رسیدگی به هر دو دعوا در یک فرآیند قدم بردارد، منتها این همبستگی و پیوستگی تا هنگامی محدود می‌شود که رسیدگی همزمان این دو دعوا واقع گرایانه باشد. به عبارت دیگر استقلال دعاوی هنگامی نادیده گرفته می‌شود که موضوعات مورد اختلاف متداعین به علت تأثیرگذاری که دارند حل و فصل شود. پس هرگاه خواهان اصلی یا خواهان دعوای اضافی بدون توجه به دعوای دیگر، مطابق با فروض مختلف پیش بینی شده در ماده ۱۰۷ ق.ج.اقدام کند، دعوای دیگر به قوت خود پایدار خواهد ماند مگر آن‌که در این تعامل دعوای فرعی وابسته به دعوای اصلی باشد. پیوند دو دعوا به منظور تسریع رسیدگی، کاهش هزینه‌ها و فیصله دادن به کلیه اختلافات به علت تأثیری که بر هم می‌گذارند است. در فرض استرداد دادخواست یا دعوا یا صرف نظر کردن از یکی آن‌ها مانعی برای رسیدگی مستقل دعوای دیگر (اصلی یا اضافی) وجود ندارد. هرگاه پس از شروع دادرسی عللی نظیر آنچه در ماده ۱۰۵ ق.ج. ذکر شده است مانند زوال سمت، حجر یا فوت بر یکی از اصحاب دعوا حادث شود، رسیدگی به دو دعوا به دلیل وجود حادث در هر دو دعوا تا معرفی جانشین یا نماینده قانونی متوقف می‌شود. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: محمدی، محمد زاده، ۱۳۸۸: ۳۶۱ به بعد)

نظر به مصالح پیش گفته دعوا در همان دادگاهی اقامه می‌شود که به دعوای اصلی رسیدگی می‌کند هرچند که دادگاه مذکور فاقد صلاحیت محلی در رسیدگی به دعوای اضافی باشد. البته یادآور می‌شویم در هر صورت دادگاه رسیدگی کننده باید دارای صلاحیت ذاتی رسیدگی به دعوای اضافی باشد زیرا قواعد صلاحیت ذاتی جزء قواعد آمره است و قانون‌گذار امکان عدول از آن را به این جهت نمی‌دهد روشن است رسیدگی به دعوای اضافی نظر به ارتباط موثر با دعوای اصلی در این حالت به موجب ماده ۱۹ ق.ج. متوقف می‌شود.

اگر خواسته یا بهای دعوای اصلی به نحوی تعیین شده باشد که قابل تجدید نظرخواهی نباشد اما دعوای اضافی به نحوی تعیین گردد که قابل تجدید نظرخواهی باشد یا بالعکس، سوالی که مطرح می‌شود این است آیا رای صادر شده در هر دو قسمت قابل تجدید نظر است یا یکی قطعی و دیگری قابل تجدید نظر شناخته

می‌شود؟ مقنن در جلب ثالث ماده ۱۴۰ ق.ج.ق.^{۲۶} قرار رد دادخواست را بدون این که اشاره صریحی به این موضوع کند، مستقلاً قابل تجدیدنظر ندانسته است، ولی در سایر دعاوی طاری به سکوت از آن گذشته است. همین سبب شده برخی در سایر موارد با توجه به قواعد عمومی رای صادره را مستقلاً قابل تجدیدنظر بدانند. (کریمی، ۱۳۸۶: ۲۵۳ و ۲۵۴) البته به نظر می‌رسد قرار رد دادخواست ناظر به قرار صادره از دادگاه باشد، زیرا قرار مدیر دفتر اصلاً قابل تجدیدنظر نمی‌باشد که بتوان آن را مستقلاً یا تبعاً تجدیدنظر خواهی نمود و به همین دلیل باید قرار رد دادخواست را منصرف به دادگاه نمود که بر خلاف قواعد عمومی تجدیدنظر خواهی، مستقلاً قابل تجدید نظر نیست. از طرفی در قرار رد دادخواست خصوصیتی متصور نیست که نتوان آن را به سایر قرارها تسری داد. (شمس، ۱۳۸۴: ۵۴؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۲۴۹ و ۲۵۳)

به نظر نگارندگان در پاسخ به این پرسش باید بیان داشت اگر چه این ماده خلاف اصل استقلال آراء قضایی در قابلیت تجدیدنظر خواهی را بیان می‌کند اما با توجه به اطلاق ماده، خواه یکی قابل تجدیدنظر باشد و دیگری نباشد و خواه هر دو مستقلاً قابل تجدیدنظر خواهی باشند، در صورتی که نسبت به یکی از آنها تجدیدنظر خواهی صورت گرفته شود، دعوی دیگر صرف نظر از قابل پژوهش خواهی بودن یا نبودن آن، به تبع آن باید قابل تجدیدنظر خواهی باشد و مستقلاً قابل تجدیدنظر خواهی نیست، که به موجب تنقیح مناط در سایر دعاوی طاری بالانحص دعوی اضافی نیز جاری و ساری است زیرا اولاً: خلاف اصل نیز بر پایه مبانی و حکمت عقلایی وضع شده است که در صورت کشف علت در سایر موارد نیز قابل استفاده است. توضیح این که استقلال دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی ماهیتی به دعوا به علت ارتباط موثری که دعوی متعدد برهم می‌گذارند اضافه‌ای را ایجاد می‌کند به گونه‌ای که رسیدگی دو درجه‌ای بودن آراء در ماده ۷ ق.ج. و سایر قواعد موافق قاعده رعایت نمی‌شود والا تجدیدنظر خواهی امری عبث و بیهوده می‌شود. مفهوم ارتباط کامل دو دعوا، متضمن پذیرش این موضوع است که صدور رای در یک از آن دو بر دعوی دیگر تأثیر می‌گذارد. این ملازمه، اعتراض به رأیی که اصولاً قابل تجدیدنظر یا فرجام خواهی نیست را به تبع اعتراض به رای قابل تجدیدنظر یا فرجام توجیه می‌کند. ثانیاً: مستقل بودن آراء قضایی در امر تجدیدنظر

خواهی بنا به مصالحی همچون نظم، عدالت قضایی و جلوگیری از تضییع حق متضرر رای غیرقطعی فراهم شده است. در صورتی که یکی از آراء قابل تجدیدنظر و دیگری قطعی باشد برای این که چنین مصلحتی رعایت شود لازم است هر دو رای قابل تجدیدنظرخواهی باشد. ثالثاً: منظور از توأم رسیدگی می شود شامل هر دو مرحله بدوی و تجدیدنظر است زیرا عملاً این دعوی از هم قابل تفکیک نیست و تصمیم گیری در یکی در دیگری موثر است. رابعاً: مقنن با علم به سایر مقررات از جهت مستقل بودن تجدیدنظرخواهی و قطعیت یا عدم قطعیت آراء به صورت مطلق ماده ۱۳۵ ق.ج را وضع نموده است، این خود نشان دهنده مصلحت و حکمت مغایر با آن احکام است و الا تصریح به چنین موضوعی لزومی نداشته است. خامساً: در بند دوم ماده ۳۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه مقرر شده است در صورتی که یکی از دعوی طاری قابل پژوهش باشد و دعوی اصلی از حد نصاب برای پژوهش برخوردار نباشد، تمامی دعوی اصلی و طاری قابل پژوهش خواهی است که به طریق اولی در صورتی که دعوی طاری دارای حد نصاب قانونی برای پژوهش نباشد و دعوی اصلی قابل تجدیدنظر خواهی باشد، تمامی دعوی طاری و اصلی قابل تجدیدنظر خواهی است. ضمن این که برابر ملاک ماده ۲۴۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در خصوص تجدیدنظرخواهی آرای کیفری و دعوی ضرر و زیان در صورتی که توأم صادر شده باشد چنانچه یکی قابل تجدیدنظر باشد دیگری هم به تبع آن قابل تجدیدنظر خواهد بود.

۶. برآمد

دعوی اضافی در کنار دیگر دعوی طاری همچون متقابل، ورود ثالث و جلب ثالث قرار می گیرد. قانون گذار برخلاف انواع دیگر دعوی طاری در مقررات آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ مبحثی را به آن اختصاص نداده است. همین امر سبب بروز تردید در نزد حقوق دانان در مورد مفهوم و تفاوت آن با تغییر دعوا گردیده است. به نظر می رسد دعوی اضافی دارای دو معنای عام و خاص باشد. در معنای عام باتوجه

به رابطه و نسبتی که دعوا با خواهان دارد و همچون شیء متعلق به اوست، خواهان می‌تواند در دعوا دخل و تصرف کند که این امر شامل هر گونه تغییر درخواست، خواسته، کاهش خواسته، افزایش خواسته و جهت دعوا می‌شود، که بدون هیچ گونه تشریفات خاصی فقط با یک درخواست ساده از دادگاه محقق می‌گردد. اما در معنای خاص به دعاوی ای گفته می‌شود که خواهان خواسته جدید و متفاوتی از دعوی اصلی اقامه می‌کند و ارتباطی کاملی میان خواسته جدید و دعوی اصلی وجود دارد.

رسیدگی کامل و نهایی و حل و فصل خصومت ایجاب می‌کند علیرغم طرح دعوی غلط و نادرست این حق برای خواهان وجود داشته باشد که آن را در یک مهلت متعارف و معقول در صورت لزوم اصلاح و تکمیل کند. پیوند و همبستگی خواسته‌های متعدد اشخاص واحد که ناشی از یک رابطه حقوقی است به علت تأثیری که برهم می‌نهد و همچنین به جهت جلوگیری از صدور آراء متناقض و متزاحم باید این اختیار به خواهان داده شود که بتواند تمام خواسته‌های خود را در یک فرایند دادرسی کند.

خواهان می‌تواند با توجه به پیوند و ارتباطی که با دعوا دارد و از آن به اضافه یا نسبت تعبیر می‌شود، دعوی خود را بازخوانی کرده یا تغییر دهد. اما نقش متقابل دادرس و طرفین دعوا اقتضاء می‌کند حتی در صورتی که متداعین علت یا رابطه حقوقی و خواسته خود را توصیف نموده باشند، دادرس بتواند توصیف خود را جایگزین آن‌ها نماید، زیرا این که طرفین می‌توانند سبب یا خواسته را توصیف نمایند، به سبب اصل تعاون و همبستگی متداعین در حوزه احکام است بدون این که دادرس مأخوذ به آن باشد، زیرا برای تشخیص مفهوم و شناسایی حدود و خصوصیات احکام نیازمند مراجعه به منابع حقوقی و دقت نظر و استدلال است که در صلاحیت عام دادرس است، زیرا نظام حقوقی بر اساس مفاهیم و قواعد از پیش تعیین شده، مسوولیت حل اختلاف را بر عهده دادرس قرار داده است. لازمه این اختیار، اختیار مقدماتی دیگری است که در قالب توصیف امور حقوقی مطرح می‌شود و هرگز قابل تحدید نیست، به شرط این که منجر به تغییر مسأله موضوعی یا ماهوی نگردد.

رسیدگی دادگاه تجدیدنظر جدا و مستقل از دادرسی نخستین است. اصول و قواعد اقتضاء می‌کند طرفین این دعوا نیز همان حقوق و اختیاراتی که در دادرسی بدوی

داشته در این مرحله نیز داشته باشند. بنابراین تجدید نظر خواه می تواند دعوای خود را تا پایان مهلت تجدیدنظر خواهی، تغییر داده یا دعوای اضافی در همان محدوده انتقالی که مستلزم نقض دادنامه بدوی است مطرح سازد، زیرا همان گونه که خواهان در دادرسی نخستین می تواند دعوای خود را تغییر دهد، باید تجدید نظر خواه نیز حق داشته باشد در صورت لزوم دعوای تجدیدنظر خواهی خود را اصلاح و تکمیل نماید.

اگر دعوای اصلی قابل تجدیدنظر و فرجام باشد، ولی دعوای اضافی قابلیت تجدیدنظر یا فرجام نداشته نباشد و دادگاه بدون پذیرش دعوای اصلی، دعوای اضافی را نیز مردود اعلام کند، طرف مقابل می تواند ضمن تقاضای تجدیدنظر و یا فرجام، به رد دعوای اضافی نیز اعتراض نماید. دلیل این امر ارتباط کامل و موثر دو دعوا با هم است که صدور رأی در یکی بر دیگری نیز تأثیر می نهد. این مهم ایجاب می نماید که دو دعوا به صورت مستقل قابل تجدیدنظر نباشند و قابل اعتراض بودن یک دعوا در حالتی که دعوای دیگر غیر قابل اعتراض است اثر نهد.

پی نوشت ها

1. la demand additionelle

۲. در آرای متعددی رسیدگی به دعوای بر مبنای خواسته جدیدی که پس از اولین جلسه دادرسی تغییر داده شده باشد غیر قابل استماع اعلام گردیده است از آن جمله در دادنامه صادره به شماره ۱۴۲۴ مورخ ۸۴/۱۰/۱۰ در کلاسه پرونده ۱۴۳۸/۸/۸۴ شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران است که بیان می دارد: "اعتراض اداره حقوقی و سجلی ثبت احوال شرق تهران نسبت به دادنامه شماره ۷۹۸ به تاریخ ۸۴/۷/۳ صادره از شعبه ۱۴۹ دادگاه عمومی تهران که بر ابطال شناسنامه شمار ۲۲۵،۱۳۴۷ و صدور شناسنامه جدید با تاریخ تولد ۱۳۵۴/۲/۱۰ اشعار دارد وارد است زیرا خواهان در جلسه دوم دادرسی به تاریخ ۸۴/۷/۳ خواسته خود مبنی بر صدور شناسنامه جدید را از حیث تاریخ تولد به ۱۳۵۴ تغییر داده است در حالی که مطابق ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی خواهان می تواند خواسته خود را تا پایان جلسه اول دادرسی تغییر داده و به دادگاه اعلام دارد اما تغییر خواسته تا جلسه اول دادرسی به تاریخ ۸۴/۵/۳۰ اعلام نگردیده است بنابراین رسیدگی به دعوی بر مبنای خواسته جدید مسموع نمی باشد و رای صادره مغایر با قانون تشخیص داده می شود و با استناد به مواد ۳۵۸ و مفهوم

ماده ۹۸ و ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی حکم تجدیدنظر خواسته نقض و رای بر (قرار رد) دعوی خواهان صادر و اعلام می‌شود. این رای قطعی است. " (زندگی، ۱۳۸۹: ۳۱۳)

۳. شعبه ششم تشخیص دیوان عالی کشور در رای‌ایی که بخشی از آن در ادامه ذکر می‌شود به خوبی به تفاوت تغییر خواسته از تصحیح یا تقلیل آن اشاره نموده است، همچنین خروج دادگاه از محدوده خواسته دعوا را ناصحیح اعلام می‌نماید. در این رای می‌خوانیم: "... مضافاً به این‌که تبدیل عنوان خواسته از "الزام به تنظیم سند رسمی انتقال" به "الزام خواننده به انتقال رسمی کلیه حقوق قانونی متصوره و فرضیه به اعتبار اقدامات انجام شده..." به موجب لایحه تقدیمی وکیل مدعی که تحت شماره ۴۴۹-۷۹/۴/۲۶ در دفتر دادگاه بدوی به ثبت رسیده، قطع نظر از ایرادات شکلی و ماهوی که در قبال آن ممکن است مطرح شود، اساساً از مصادیق بارز تغییر خواسته بوده که حسب صراحت ماده ۹۸ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، حداکثر تا پایان اولین جلسه دادرسی قابلیت پذیرش داشته و برخلاف استدلال محکمه نخستین، مصداق "تصحیح خواسته" یا "تقلیل خواسته" نیست که در هر مرحله از مراحل دادرسی قابل اجابت باشد و چون مراتب تغییر خواسته اعلام نگردیده لذا قابلیت اثر نداشته و اقدام دادگاه نخستین در صدور رای وفق مفاد خواسته تغییر یافته، در واقع خروج از حدود خواسته و ناصحیح بوده است..." (عابدیان، اسدزاده، فیروزمند، ۱۳۸۸: ۳۲۰ و ۳۲۱)

۴. نباید تصور شود در مفهوم واقعی خواسته اختلافی وجود ندارد زیرا همان استدلال‌های که برای تحلیل سبب استفاده می‌شود در اینجا نیز نسبت به خواسته استفاده می‌گردد. (انصاری، ۱۳۸۷: -۱۳۴)

۵. در امور ترافعی اگر مایه نزاع و حق انکار شده قابل اتکا از سوی خواهان دعوا باشد صرف رای دادرسی بدون تاسیس یا اعلام نظم نوین فاقد منفعت عقلانی و مشروع بوده و تحصیل حاصل است به همین جهت گفته می‌شود مدعی شخصی است که برخلاف ظاهر یا اصل امری را اظهار می‌کند چون او می‌خواهد با رای دادرسی نظم ویژه‌ای با بهم ریختن ظاهر یا اصل به وجود آورد از این رو دعوی اثبات مالکیت هنگامی قابل استماع است که نسبت به حق مورد ادعا عدوانی صورت گرفته باشد.

۶. در رابطه با توصیف، بند ۲ ماده ۱۲ قانون جدید آئین دادرسی مدنی فراتسه مقرر می‌کند: "قاضی باید توصیف دقیقی از وقایع و اعمال مورد اختلاف بدهد، بدون آن‌که محدود به نامی که طرفین برای آن پیشنهاد کرده‌اند باشد." از این ماده استفاده می‌شود که اگر اصحاب دعوا در توصیف وقایع دچار اشتباه شوند، قاضی وظیفه دارد با اصلاح اشتباه صورت گرفته، موضوع را به صورت دقیق

توصیف نماید. هر چند که قاعده مذکور در بند ۲ ماده ۱۲ قانون مذکور الزامی است، دیوان عالی کشور فرانس (که شعب مختلف آن در این خصوص رویه منسجمی ندارند) لزوماً از این ماده به نتایج مویده آن دست نمی‌یابد و معتقد است این ماده "تکلیفی" را به قاضی تحمیل نمی‌کند بلکه تنها "قدرت و اختیار" را به وی اعطا می‌کند. این قدرت و اختیار نه تنها در صورت ارتکاب اشتباه واقعی از سوی اصحاب دعوا، بلکه "اصولاً" در فرضی که اصحاب دعوا عمداً مبادرت به توصیف نادرست وقایع کرده باشند نیز وجود دارد. با این وجود در بند ۴ ماده ۱۲ یک "استثناء" مهم بر این اصل پیش‌بینی شده است. بر اساس مفاد این بند "هرگاه اصحاب دعوا (به موجب توافق "صریح" در حقوقی که آن‌ها حق دخالت آزاد در آن را دارند)، این قصد را داشته باشند که مذاکرات دعوا را بر اساس توصیف‌ها و نکات خاصی محدود کنند، قاضی نمی‌تواند نام‌گذاری (توصیف) یا مبنای حقوقی آن را تغییر دهد. (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۸۷ و ۱۸۸) پذیرش استثناء اخیر در نظام حقوقی ما نیز دارای توجیه منطقی است.

۷. به موجب بند ۱ ماده ۱۱ قانون شورای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷/۴/۱۸ دعای مالی در روستا تا بیست میلیون (۲۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال و در شهر تا پنجاه میلیون (۵۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال در صلاحیت شورای حل اختلاف قرار گرفته است.

۸. تقویم خواسته از امور مهم شکلی و حکمی دعوا است که متاسفانه نویسندگان قانون در آن دقت لازم را مبذول نداشته‌اند زیرا با توجه به رویه محاکم ما شوراها می‌تواند به دعای دارای بهای خواسته تا پنجاه میلیون ریال نیز رسیدگی کنند. بنابراین تقویم خواسته علاوه بر این که می‌تواند در تعیین هزینه دادرسی که حق دادگاه است تأثیر بگذارد، می‌تواند این اختیار را به خواهان دهد که در صلاحیت، قابلیت تجدیدنظرخواهی و فرجام خواهی دعوا نیز تأثیر بگذارد. در حالی که به نظر می‌رسد این امور جز لاینفک آن قسمت از دادرسی است که معمولاً ارتباط محکم‌تری با نظم عمومی و حقوق خوانده دارد و نباید در اختیار خواهان قرار بگیرد؛ به همین علت در تفسیر این دست مقررات باید نهایت دقت را رعایت نمود تا اصول دادرسی مورد خدشه قرار نگیرد.

۹. در دادنامه شماره ۱۵۵۸ مورخ ۸۴/۱۱/۵ کلاسه پرونده ۱۰۰۰/۲۵/۸۴ صادره از سوی شعبه بیست و پنج دادگاه تجدیدنظر استان تهران آمده است: "در خصوص تجدیدنظر خواهی خانم ... نسبت به دادنامه شماره ۱۶۹۴ به تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۲۹ صادره از شعبه ۱۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران که به موجب آن اعسار تجدیدنظر خواه ... از محکوم‌به دادنامه شماره ۱۰۸۶ به تاریخ ۸۲/۱۰/۳۰ شعبه یاد شده مورد پذیرش واقع شده است، نظریه این که تجدیدنظر خوانده (خواهان بدوی) در ستون خواسته درخواست تقسیط محکوم به را نموده است و دادگاه نمی‌توانسته با صدور حکم اعسار از پرداخت تمام محکوم‌به، بیش از میزان خواسته رای دهد دادگاه تجدیدنظر دادنامه تجدیدنظر خواهی را که مخالف

قانون است نقض می‌نماید و با توجه به اظهارات گواهان و اظهارات طرفین، تجدیدنظر خواننده را متمکن از پرداخت مبلغ هفتصد هزار ریال در ماه تشخیص می‌دهد و با پذیرش اعسار از پرداخت یکجا به شرح فوق به استناد ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی حکم به تقسیط تمام بدهی از قرار ماهیانه هفتصد هزار ریال صادر و اعلام می‌نماید. این رای قطعی است." (زندگی، ۱۳۸۹: ۳۱۱)

۱۰. این ایراد که در خواسته‌های مالی باید بهای خواسته افزوده شده تقویم گردد و متعاقباً هزینه دادرسی آن پرداخت شود به طوری که این امر خواهان را ملزم به تقدیم دادخواست می‌نماید مورد پذیرش نیست زیرا در خواسته اولیه، نسبت به بهای خواسته تقویم صورت گرفته است. در این حالت، تقویم دوباره خواسته افزوده شده و پرداخت هزینه دادرسی که نوع خواسته افزوده شده به لحاظ کیفی متمایز و جدا از خواسته اولیه نیست سالبه به انتفاء موضوع است. اگر بعضاً در خواسته‌های وجه ریالی هزینه دادرسی پرداخت می‌شود این امر بر الزام خواهان به تقدیم دادخواست دلالت ندارد زیرا موارد متعددی در قانون وجود دارد که هزینه دادرسی پرداخت می‌شود ولی خواهان تکلیفی به ارائه درخواست خود در قالب دادخواست ندارد مانند تامین خواسته و دستور موقت.

۱۱. ماده ۱۴۲ ق.ج: دعوی متقابل به موجب دادخواست اقامه می‌شود...

۱۲. ماده ۱۳۵ ق.ج: هر یک از اصحاب دعوا که جلب ثالثی را لازم بدانند، می‌تواند تا پایان اولین جلسه دادرسی جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنماید، چه دعوا در مرحله نخستین باشد یا تجدید نظر.

۱۳. ماده ۱۳۰ ق.ج: هر گاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی، برای خود مستقلاً حقی قابل باشد و یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بدانند، می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده، وارد دعوا گردد؛ چه در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدید نظر. در این صورت نام‌برده باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است تقدیم کند و در آن منظور خود را به طور صریح اعلام نماید.

۱۴. المدعی هو الذی یترک لو ترک الخصومه، أی إذا سکت خلی و لم یطالب بشیء أی إذا لم یدع لا یدعی علیه بعبارة أخرى خیر بینها- البته ممکن است گفته شود با صدور رای علیه خواهان از آنجایی که او به نفعی دست نمی‌یابد بنابراین به او ضرر وارد است در مقابل باید گفت آنچه در اینجا از ضرر مطمح نظر است خارج کردن حقی از دارایی دیگری است نه صرف صدور رای، زیرا به سبب صدور رای علیه او مالی از دارایی خواهان خارج نمی‌شود.

۱۵. شایسته است یادآور شویم در صورتی که دعوی اضافی در مهلت اقامه نشود دادگاه نمی‌تواند قرار رد دعوی اضافی را صادر نماید زیرا به موجب ماده ۱۰۳ ق.ج این مورد از مصادیق

رسیدگی توأم است و چنانچه در خارج از مهلت اقامه شود فقط از اولین جلسه رسیدگی همزمان با دعوای اصلی محروم می‌شود.

۱۶. شیوه رسیدگی به دو نوع عادی و اختصاری تفکیک می‌شود. در شیوه رسیدگی عادی معمولاً جلسه رسیدگی تشکیل نمی‌شود و تبادل لوایح جایگزین آن می‌شود ولی در شیوه اختصاری دادرسی مکلف است در صورتی که مقدمات دادرسی فراهم باشد جلسه دادرسی برگزار کند. در مرحله تجدیدنظر، دادگاه تکلیفی به تشکیل جلسه دادرسی جز در موارد لزوم ندارد.

۱۷. مطابق ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م "مرجع تجدیدنظر فقط به آنچه که مورد تجدیدنظرخواهی است و در مرحله نخستین مورد حکم قرار گرفته است رسیدگی می‌نماید" در ماده ۳۶۲ این قانون نیز ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر؛ غیر قابل استماع اعلام گردیده است.

۱۸. یادآور می‌شویم مطابق ماده ۵۶۳ قانون آئین دادرسی مدنی فرانسه، طرفین برای توجیه ادعاهای مطرح شده در مرحله نخستین علاوه بر ارائه اسناد و دلایل جدید، می‌توانند به جهات جدید نیز استناد نمایند.

۱۹. ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: "جهات درخواست تجدیدنظر به قرار زیر است: الف. ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه. ب. ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود. ج. ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی. د. ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادر کننده رای. ه. ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی. تبصره. اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدیدنظر به آن جهت هم رسیدگی می‌نماید."

۲۰. مطابق ماده ۷۹۸ ق.م "هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض متهب اعم از اینکه مباشر قبض خود متهب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن و اهب اثری ندارد".

۲۱. مطابق تبصره ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م "اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آمده باشد در صورت وجود جهات دیگر، دادگاه تجدیدنظر به آن جهات نیز رسیدگی می‌کند".

۲۲. ماده ۱۴۱ ق.ج: بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل وجود دارد که اتخاذ تصمیم در هر یک در دیگری موثر باشد.

۲۳. خواننده می‌تواند در مقابل ادعای خواهان، اقامه‌ی دعوا نماید. چنین دعوایی در صورتی که با دعوای اصلی ناشی از یک منشأ بوده یا ارتباط کامل داشته باشد، دعوای متقابل نامیده شده و توأمأ رسیدگی می‌شود و چنانچه دعوای متقابل نباشد، در دادگاه صالح به طور جداگانه رسیدگی خواهد شد.

۲۴. ماده ۱۰۳ ق ج: اگر دعاوی دیگری که ارتباط کامل با دعوای طرح شده دارند در همان دادگاه مطرح باشد، دادگاه به تمامی آنها یکجا رسیدگی می‌نماید و چنانچه در چند شعبه مطرح شده باشد، در یکی از شعب با تعیین رئیس شعبه اول یکجا رسیدگی خواهد شد. در مورد این ماده وکلا یا اصحاب دعوا مکلفند از دعاوی مربوط، دادگاه مستحضر نمایند.

ماده ۶۵ ق ج: اگر به موجب یک دادخواست دعاوی متعددی اقامه شود که با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و دادگاه نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، دعاوی اقامه شده را از یکدیگر تفکیک کرده به هر یک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌کند و در غیر این صورت نسبت به آنچه صلاحیت ندارد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مراجع صالح ارسال می‌نماید.

25. lien Suffisant

۲۶. قرار رد دادخواست جلب ثالث، با حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدید نظر است. در صورتی که قرار در مرحله تجدید نظر فسخ شود، پس از فسخ قرار، رسیدگی به آن با دعوای اصلی، در دادگاهی که به عنوان تجدیدنظر رسیدگی می‌نماید، به عمل می‌آید.

منابع

الف. فارسی

ابهری، حمید (۱۳۸۷). "حقوق و تکالیف خواهان در اولین جلسه دادرسی". فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۱.

انصاری، باقر (۱۳۸۷). نقش قاضی در تحول نظام حقوقی. چاپ اول، تهران: نشر میزان.

ایمانیان بیدگلی، اعظم (۱۳۹۱). مالکیت خواهان بر دعوای مدنی. تهران: انتشارات جنگل.

بروجردی عبده، محمد (بی تا). "اصول محاکمات حقوقی". مواد امتحانات مستخدمین قضایی، جزوه موجود در بخش جزوات کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

وراستاد، مجید (۱۳۸۷). "اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی". فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۳.

پورطهماسبی فرد، محمد، محسنی، حسن (پاییز ۱۳۸۴). "اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا". **مجله کانون وکلا**، دوره جدید شماره ۲۱، شماره پیاپی ۱۹۰.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۷). **ترمینولوژی حقوق**. تهران: انتشارات گنج دانش.

حیدری، سیروس (۱۳۸۹). "اصل تناظر در حقوق فرانسه و کامن لا". **مطالعات حقوقی**، دوره ۲، شماره ۱.

خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۰). **مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی**. ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.

زندى، محمد رضا (۱۳۸۹). **رویه قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی**. ج ۴، تشریفات دادرسی، تهران: انتشارات جنگل.

شمس، عبدالله (۱۳۸۲). **آیین دادرسی مدنی**. جلد اول، تهران: نشر میزان.

شمس، عبدالله (۱۳۸۲). **آیین دادرسی مدنی**. جلد دوم، تهران: نشر میزان.

شمس، عبدالله (۱۳۸۴). **آیین دادرسی مدنی**. جلد سوم، تهران: انتشارات دراک.

شمس، عبدالله (۱۳۸۱). "اصل تناظر". **تحقیقات حقوقی**، شماره ۳۵ و ۳۶.

شهیدی، مهدی (۱۳۸۵). **مجموعه مقالات حقوقی**. تهران: انتشارات مجد.

صدر زاده افشار، محسن (۱۳۸۰). **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبایی.

عابدیان، میرحسین، اسدزاده، مجتبی، فیروزمند، علی (۱۳۸۸). **در تکاپوی عدالت**. تهران: بنیاد حقوقی میزان.

غمامی، مجید، محسنی، حسن (۱۳۸۵). "اصول تضمین کننده‌ی عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی". **فصلنامه حقوق**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۷۴.

غمامی، مجید، محسنی، حسن (۱۳۸۶). **اصول آیین دادرسی فراملی**. تهران: نشر میزان
 قهرمانی، نصرالله (۱۳۹۰). **مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی**. ج ۱، تهران: انتشارات

خرسندی.

قهرمانی، نصرالله (۱۳۹۰). مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی. ج ۲، تهران: انتشارات خرسندی.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). اعتبار امر قضاوت شده. تهران: نشر میزان.
کاشانی، جواد، جعفری، زهرا (۱۳۹۰). "بررسی اثر انتقالی تجدیدنظرخواهی (در دعاوی مدنی) در حقوق ایران و فرانسه". پژوهش حقوق و سیاست، سال سیزدهم، شماره ۳۳.

کریمی، عباس (۱۳۸۶). آیین دادرسی مدنی. تهران: انتشارات مجد.
متین دفتری، احمد (۱۳۸۱). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. دو جلد، تهران: انتشارات مجد.

محسنی، حسن (۱۳۸۷). "عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه". فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۱.

محسنی، حسن (۱۳۸۹). اداره جریان دادرسی مدنی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
محمدی، سام، محمد زاده، علی (زمستان ۱۳۸۸). "تأثیر زوال دعوای اصلی بر دعوای متقابل". فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۴.
مهاجری، علی (۱۳۸۷). مبسوط در آیین دادرسی مدنی. جلد اول، تهران: انتشارات فکرسازان.

مردانی، نادر، حاتمی، علی اصغر، بهشتی، محمد جواد، حبیب آگهی، علیرضا (تابستان ۱۳۷۲). آیین دادرسی مدنی. تهران: نشر یلدا.

معین، محمد (۱۳۸۳). فرهنگ فارسی. ج ۱، تهران: چاپخانه سپهر.
مولودی، محمد (۱۳۸۱). "دعوای اضافی". مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۸.

نهرینی، فریدون (۱۳۸۷). دستور موقت در حقوق ایران و پژوهشی در حقوق تطبیقی. تهران: گنج دانش.

واحدی، جواد (۱۳۷۰). "دعوی متقابل". مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۲.

واحدی، جواد (۱۳۷۶). "جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن". مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۸.

هاشمی، احمد علی (۱۳۹۱). آیین دادرسی مدنی فرانسه (ژرارد کوشه، جان لانگلد و دانیل لبو). تهران: نشر دادگستر.

هرمزی، خیرالله (۱۳۸۷). "معمای نهایی شدن آراء در نظام قضایی ایران". پژوهش حقوق و سیاست، سال دهم، شماره ۲۴.

هرمزی، خیرالله (۱۳۸۳). "توجیه آرای مدنی و ضمانت اجرای عدم آن". پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۱.

ب) منابع عربی

ابوجیب، سعدی (۱۴۰۸). القاموس الفقہی لغة و اصطلاحا. در یک جلد، دمشق: دار الفکر.

بحرانی، آل عصفور، حسین بن محمد. الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع (للفیض). ج ۱۴، قم: مجمع البحوث العلمیة.

حلی، فخر المحققین (۱۳۸۷). محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۸). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ج ۴، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۱۸). المختصر النافع فی فقه الإمامیة. ج ۲، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة.

حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۲۱). تلخیص المرام فی معرفة الأحکام. در یک جلد، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

- حلی، مقداد بن عبد الله السیوری (۱۴۰۴). **التنقیح الرائع لمختصر الشرائع**. ج ۴، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی (۱۴۱۰). **المقتصر من شرح المختصر**. در یک جلد، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
- حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی (۱۴۰۷). **المهذب البارع فی شرح المختصر النافع**. ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مؤمن. **کفایة الأحكام**. ج ۲، اصفهان: انتشارات مهدوی.
- صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۲۰). **غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام**. ج ۴، بیروت: دارالهادی.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳). **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**. ج ۱۴، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
- عاملی، سید جواد بن محمد حسینی. **مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - القديمة)**. ج ۱۰، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- عبدالرحمان، محمود. **معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية**. ج ۲، بی تا.
- عمیدی، سید عمید الدین بن محمد اعرج حسینی (۱۴۱۶). **کنز الفوائد فی حل مشكلات القواعد**. ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- کاشانی، فیض. محمد محسن ابن شاه مرتضی، **مفاتیح الشرائع**. ج ۳، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.